بسم الله الرحمن الرحیم

بدانکه اسعدک الله تعالی فی الدارین که چند ترکیب در احوال انسان در کتب معتبره نوشته
شود والله توفیق بالاتمام در این باب چند فصل است فصل اول در بیان نبض
و احوال آن فصل دوم در بیان احوال بول و شناختن آن فصل سوم
منوفات و غیره فصل اول در بیان نبض باید دانست که هر بیان کسیونام
حکیم حاذق مسطور است اگر نبض کثیر میرود از سودا باشد اگر شتاب رود
از صفرا باشد و اگر نبض آهستگی میرود از بلغم باشد و اگر هر چهار آمیخته میرود
از مرکب باشد و اگر هر دو برابر میرود و یکی زیاده نماید نبض بادی است و اگر

بسیار شتاب میرود از سبب بیته است اگر نبض میانه رود و باهستگی
برود از سنبیات است اگر نبض مرکب برود و ممتلی و سریع روان است

معده گرم شده است اگر زبان زرد و سخت اول سخت شود بعده زبان
بترقد این سبب باد باشد اگر زبان لعل نماید یا سیاه این از سبب بیته
باشد و اگر زبان سفید نماید یا آب دهن برود این از سبب بلغم است
و اگر زبان سخت و گران شود و سیاه نماید و خار پیدا آید و سفید نماید
این از سبب سنبیات است لیکن این را دوا نیست و در نسخهٔ دیگر
بباید که بول مریض آخر شب در کتوره صاف یا در کاسه چینی
بستاند اول لا دا آخر را انداخته میانگی بول بستاند بعده یکقطره
روغن دران بول اندازد و به بیند اگر قطره روغن فرو درود
بیم از مرگ است و اگر میانه بماند مریض دیر بیته است و اگر بالا
آید و قطره قطره گردد مریض زود به شود و اگر روغن فرو دتر رود
دیر زود

اگر به زود پریشان شود دلیل آن بود که زود نیکو شود اگر کمیز اندک اندک
بیرون آید و زود حاجت افتد بدانکه آتش معده ضعیف شده باشد و
شبیب این در وجود قوت نماند اگر رنگ پاره پاره بود بدانکه بیم مرگ بود
واگر برنگ ترنج بود زیر او تیره چون کمیز زرد و زیر او سرخ بود بدانکه
رگ و گرده و شانه ضعیف شده باشد روغن بود بدانکه زود نیکو شود
واگر برنگ خون بود از تلخه وغم و اندوه باشد بدانکه درد سر غلبه کند و
اگر برنگ آتش بود بیماری در دماغ و درد دیده باشد این علامت
برسام است اگر بالا صاف و میانه سیاه و آن نماید درد سر غلبه کند
رگ پیشانی باید زد و اگر سرخ و تیره بود تب برسام بود بیم هلاک باشد
واگر زرد و صاف بود از تلخه باشد درد سر و درد پشت بود
اگر کمیز هر روز رنگ بگرداند و سر درام باشد اجل نزدیک
رسیده است و اگر رنگ سرمه باشد و سفید نشود و دیر آید از

ضعیفی بود مباشرت نتواند کرد کوشت در روغن و

ادویه قوت باه باید خورد اگر سیاه تمام بود بدانکه از بلغم

و خون بود تب دایم و درد سر و درد دل و درد زانو و درد

پشت و درد کرده و سرفه بود و چیزی ترشی هوس کند و

سخنها چون دیوانگان گوید بدانکه غلبه بلغم و خون است

و اگر بلغم سطبر بود در میان تنک باشد بیم از هلاک است

اگر زبر او لب رخی زند رود به شکم و زردی روی بود ناف

و اندام گران باشد اگر برنگ زعفران بماند بدانکه خون از تب

او سوخته است و زیر معده تلخ است و طعام بسیار خورده

است اگر سرخ و صاف بود بوقت بول درد جگر خیزد علامت

آنست که از درد دیگر این درد بالا باشد و این للدد است فصل

و در نسخه دیگر میگوید که بول را در قاروره صاف و سفید کنند و

در شیشه

در شیشه دهر را دسته ارکند و بوقت طلوع افتاب زمانی در
افتاب بدارد بعده در وی نظر کند اگر رنگ بکمیز سفید یا نیک سیاه
یا سبز دام یا خاک و کف بلند حکم باید کرد که رحمت او از بلغم و
رطوبت است و اگر بکمیز غالب رنگ بکمیز زرد باشد و حرب نماید و
سطر بعو حکم کند که تلخه است اگر بکمیز غالب باشد و ثقیل نماید حکم
کنند که از بیوبات است و اگر بکمیز گران نماید و در زیر او یک شکلی
پیدا شود از ناگوار باشد و اگر بیمار شب چیزی طعام خورده است
بکمیز او گران نماید و اگر چیزی نخورده است سبک نماید و اگر رنگ
بکمیز مثل زریق بدانکه تلخه سوخته است و اگر بر رنگ روغن مانند
بدانکه رحمت او از حرارت باشد و اگر رنگ بکمیز لشهد مانند رحمت
او از خلط باد و در شکم او نفخ جمع شده باشد اگر بکمیز لعابت
سیاه باشد حکم کند که او مستقیه است و اگر رنگ بکمیز مانند معصفر

حکم کنند که در شکم گره باد است یا برونریا اغار روک شده است

از استسقا که دیگر بالا رفته است بود علت علاج بکند اگر

سطلی و سرخ بود سطبری از رطوبت و سرخ از خون و گرمی بود

اگر سرخ و سیاه و صاف و روشن باشد از تلخه است چراکه تلخه گرم

است اگر سفید و تنک بود از بلغم باشد چراکه بلغم سرد و خشک است اگر

سفید و صاف بود بلغم و یا رخام غلبه کرده است اگر سفید بود از

رطوبت باشد و خون مخالف است تنها بود این بیم هلاکت بود اگر برنک

خیار و ترنج باشد و در میان رکهای سرخ بود بدانکه بیماری دراز

است ودر نسخه دیگر گوید که بر بول مریض یک قطره روغن کنجد بیندازد

اگر فرو در رود بماند بیم هلاکت است اگر روغن در میان بول مانند

مریض مرض دیر کشد اگر بالا اید و قطره جمع بماند در شکم ثقل

اخلا

اخلاط باشد وصاف از شربت ادویه بدهد تا معده صاف

شود اگر روغن قطره مثل جرم کرده شود صحت تربیت اگر شکل

اگر پاره پاره شود شود غالب است اگر قطره قطره شده لعل رنگ یا غلبه خون

باشد اگر شکل روغن مثل مار نماید بیم مرگ باشد اگر شکل روغن

مثل غوک و یا گاو و یا خوک یا بچه گاو از شکم افتاده بود و سر در میان

هر دو پای کرده افتد بیم مرگ است اگر شکل روغن مثل ماهی

دیگر در مد و یا مثل آفتاب یا درخت یا حار باشد این نشانی

صحت باشد **ایضاً** اگر بهر انگشت پای سرد باشد بینی و ناف و بنا گوش

و انگشتان دست سرد باشد فی الحال بمیرد اگر بهر انگشت شهادت

بر سر در چشم نهد و به بیند در چشم چه می نماید اگر مثل برف

دیگر و صورت آفتاب نماید نشانی صحت و مدد حیوة باشد اگر کسی بینی

نحو و ابروی خود بیند نشانی صحت و وجود حیوة باشد اگر کسی نزد مریض از سوراخ

بینی چپ رود مرض دیر کشد لیکن صحت یابد اگر نفس از سوراخ بینی راست

رود دلیل است که بزودی بمیرد این نوع چیزها بسیار است اما اینجا

مختصر آورده است تا معلوم باشد و در نسخه دیگر گوید در شناختن زحمت

از نبض بود بدانکه اگر نبض برفتار زاغان رود زحمت از بلغم و خلط

بود و اگر برفتار طاوس و مرغان رود باریک و ساکن جهد

زحمت از تلخه بود اگر نبض سبکتر و آهسته تر رود زحمت از باد باشد

اگر نبض برفتار مار رود زحمت از باد و تلخه و بلغم باشد در معرفت بول

شناختن اگر بول مریض زرد باشد زحمت او از تلخه باشد و اگر بول مریض سفید

باشد زحمت او از باد است اگر بول مریض لعل باشد زحمت او از خون

و گرمی است و اگر بول مریض سیاه بود در روده خلط چیزی چسپیده

است و درین حالت که تپ در اندام بود تداوی نباید کرد که

بلد دوا میشود اگر بول مریض سرخ و روشن بود رحمت او از گرمی

باشد اگر بول مریض سرخ و تیره بود رحمت او از گرمی باشد و تری بود

و اگر بول مریض سیاه یا و کف کند تب در اندام بود رحمت او از

خشکی بود بیم هلاکت دارد و اگر بول مریض سفید و سیاه و ام

بود غلبه باد و خشکی بود و اگر بول مریض زرد و غلبه بود اگر بول مریض

سفید و گران بود رحمت او از نا گوارد بود اگر بول مریض سیاه یا

غالب بود از سردی و تنباسی است و در نسخه دیگر گفته که

بر بول مریض روغن اندازد و به بیند اگر روغن پاره پاره

پریشان شود مریض زود صحت یابد اگر روغن زود فرو نشیند رحمت

او دیر کشد و عجب است که زید اگر روغن در میانه بماند نه فرو نه

بالا دلیل کند که رحمت دیر کشد و عاقبت صحت یابد و اگر روغن

بر بول مثل شعله نماید دلیل کند که رحمت او دوشاخ دیگر

پیدا شده است و دیگری غالب باشد شناختن احوال مریض

که بمیرد یا بهبود بدانکه چون روغن تیر ابول بخوانند اگر بر آ

آینده شود روز صحت باشد اگر شکلها مثل مار و هنس و ماهی

دگر و مثل شعله و مثل باجه این نشانی صحت است اگر شکلها

مثل زاغ و کنجشک و ماکیان و کاو و کوسفند یا صورت عجایب

مثل دیو و پری این همه نشانی مرگ است اگر شکلها مثل

خوک و غوک و بط و قاض و بچه کاو باشد اینهمه نشانی مرگ است اگر

شکلها مثل درخت خوب و شاخها در روغن برابر شود اینهمه

نشانی صحت باشد فصل دیگر احوال مریض بدانکه اگر اول

پاس روز غلبه زحمت بود از خون بود اگر دویم پاس روز غلبه

زحمت بود از صفرا بود اگر سیوم پاس روز غلبه زحمت بود سفیات

بود و اگر چهارم پاس روز غلبه زحمت بود از گرمی و خشکی بود گردی

بود اگر

بود اگر غلبه رحمت در وقت شب بود بدانکه از سردی باشد
دیگر احوال بیان است بدانکه چون مردم از خواب صبح برخیزد مزه
دهان را به بیند اگر خوش مزه بر حال قدیم است هیچ علت نیست
اگر مزه دهن تلخ بوده بدانکه از صفرا است اگر مزه دهن بی مزه بود
بدانکه از بلغم است اگر بیمار را چون روز بگذرد امید صحت
باشد اگر بیمار را در اغاز بیماری تا ۳ روز معالجت نکنند بعد از
۳ روز گذشته علاج برموافق مرض بکنند تا بر صواب آید دیگر دیگر
بیماری سخت بود تب تا ۳ شبانروز بماند بدانکه از غلبه خون است
در هر تبی که بر بدن کسی نم تر آید از سردی و بلغم باشد احوال حیات و
موت این نوع را کال کیا گویند دیگر ابرو نماید در نه روز
بمیرد دیگر در گوش خود انگشت نهد و اواز نیاید یکهفته بمیرد دیگر
بر چشم انگشت نهد گردهای تجلی در چشم روشنائی نرهد در میان

بنجبر ور بمیرد ببنیع خور را نه ببنید در حال بمیرد دیگر زبان

نماید در حال بمیرد دیگر زبان کسی نبیی بر خند صد سالہ عمر وی

دیگر در سایه می ان نند این کیفیت در از است والله اعلم

بالصواب باب پنجم در متفرقات مشتمل بر پانزده فصل است

فصل اول در معرفت تنقیه بدن بدانکه در تن ادمی سه ویک

است که اخلاط جای گیرند چنانچه سر و سینه و معده کسیکه دیگ

مدام گویند هیچ ریم نماند پاک وصاف باشد پس اللازم است که

در یکماه یکبار خلط بیرون ارد اگر در هر ماه نتواند در سه ماه یا در

ششماه یا در سالی البته یکبار نا س و او کهال و اسهال بگیرد که

بسیار نافع است اما در اسهال بسیار فایده است حرف اول

در اخلاط جون درد سر یا بر سام یا بر سام یا شقیقه یا صداع

یا یا د صرع که انرا بزبان هندی مرگی گویند یا دماغ خالی کشته باشد

ادویه بکنند علاج بیارد برگ بنگدال و شیر بکنند سه قطره در بینی
چکانند خلط کبز فرزدد گوسفند بیرون افتند گرمی و بادی و یاد کوله
دفع شود علاج دفع خشکی دماغ بیارد سر گوسفند سیاه ناز ادبر روغن
گاو بریان کنند نبات یا شکر تری بیامیزد بخورد دو روغن گاو از
بریان مانند بر سر طلا کنند و ناس نیز بستانند باید که تا یکهفته ملالت
کنند نافع آید نوع دیگر بیارد سنبل هندی سه درم و دانه خشخاش هفت
درم و شکر سرخ هفت درم و نیم درم زعفران در شیر انداخته یکهفته
بخورد خشکی دماغ دفع شود نوع دیگر برای زیاده شدن دماغ
بیارد خشخاش ده درم مغز جوز یکدرم سنبل هندی چهار درم نشاسته
ده درم لباب دو درم که سیر شیر انداخته بجوشانند تا یک سیر باز آید
بوقت خفتن بخورد قوت شود و مغز سر بیفزاید در معرفت ماکس
گوید بیارد نبات دو درم کشنیز یکدرم زعفران دانگی درم در روغن

کستان با شیر گاو یا گوسفند باریک بسایند و بچه را به بینی بیالاید ۳
قطره ناس ستانند نیکو شود **دیگر** بیارد تخم سپنج نیم درم با هفته
روغن گاو بسایند و ۳ قطره در بینی ناس دهند نیکو شود
دیگر بیارد تلخه گوسفند و بیخ سوسن یکسیر در بیخ سیر اب
بجوشانند تا نیمه باز اید سرد کرده نگاه دارند بوقت حاجت
سه قطره در بینی چکانند و خصیه و کف پای را چرب کنند و قدری
ازان با مسکه گاو و شکر تری امیخته بخورد انواع علت سر را
ببرد **دیگر** بیارد مغز کنجد سیاه دانه همه را باریک بسایند
و در ریکچه بسته بوی ستانند چهار یا دو بار بوی کنند خلط بیرون افتد
حرف دویم در اخلاط سینه بیارد منهل یعنی جند هل
دو عدد کوفته در یکسیر اب تر کنند چون روز شود با دست
بمالند صاف کرده بخورد چند بار قی کنند بلغم و اروغ ترش و تلخ
نیمه بیرون ...

تا همه بیرون افتد غذا شیر برنج بدهد دیگر برگ تربه کوفته
شیره بیرون آرد و دروا و قند مصری انداخته گرم کند مقدار یک چمچه بخورد
قصد قی کند او کهال خواهد تا بلغم زره بیرود و سینه صاف شود
دیگر رس تیل کنهه در فصل رسایین مذکور است بخورد اکهال
شود دیگر بیارد برنج اندر آن مقدار چهار و نیم درم در آب جوش بماند
صاف کرده بخورد خلط سینه بیرون افتد دیگر بیارد پاچیلد شستی
در بشوید خاکستر او در شیره اک هفت بار ونه بدهد خشک
کرده نگاهدارد بوقت حاجت یک درم بخورد اکهال شود اگر
ناکس نشد فایده رسد دیگر بیارد اجموده در شیر اک هفت بار ونه
داده خشک کرده بر سفال نواند که بریان کند بدارد بوقت
حاجت نیم درم بخورد اکهال شود دیگر بعینه جونه دو جزو ورز
نیج یک جزو هر دو را سحق کند با شیره کریله غلوله مقدار فلفل

بندد بوقت حاجت بدهد اگر کسی را صفرا و بلغم باشد با شیره
هلیلۀ کابلی شکر بدهد اگر کسی را سودا و صفرا باشد با خرمای سنگ شکن
بدهد اگر کسی را سودا و بلغم باشد با شیرۀ تلبیحی بدهد نافع اید اگر کسی را
اسهال بسیار شود و نه ایستد بیارد انگوزه بریان کند و بساید
بعده یک لیمو را ناشتا کند و بالای شق انگوزه مذکور انباشته
و بالای آن شکر تری انداخته بجوشد و بخورد اسهال باز ایستد
مجربست دیگر بیارد توتیای سبز و بسوزد که سفید شود و پیدا شود
نگاه دارد بوقت حاجت یک حبه بدهد اسهال شود حرف
سیوم در گرفتن اسهال چون خواهد که اسهال بگیرد اندام
را اول چرب کند و غسل کند با آب گرم و روغن در گوش
کند و تمام اندام را طلا کند و شیر برنج بخورد چون روز شود
اسهال بگیرد وقتی که بلغم سفید افتادن گیرد شیر و برنج
یا جغرات و برنج با روغن ستور و برنج بخورد که اگر

والنافعات من الاستسقاء افسنتين رومي زهر الحنظل
بزر قثاء الحمار اسقيلوس بول الابل كعك العنصل
سعد كوفي بزر العصفر مرزنجوش زبد البحر
سنبل هندي ماء ورق الحماض جوز بوا عود غريقي
زوفا هندبا نطرون لسان الحمل
قصب الذريرة راوند قرطم زراوند
شجرات قشر الفجل ماء البحر كاشم
دار صيني ماميثا حديد قنطوريون
قثاء الحمار زبد العنبر النافعات للاستسقاء الطبلي
طبيخ الحمص الاسود حلتيت عصارة مرزنجوش اخثاء البقر
دار صيني فوتنج بزر القطف عنب الثعلب
جعدة القنا كركم زنجبيل لبن اللقاح
النافعات للاستسقاء الزقي لبن اللقاح خولان
فوذنج لحم القنفذ بول الجمل الاعرابي غاريقون
ضماد جلد ورق مرقة لحم الحمام النافعات للاستسقاء اللحمي
سيساليوس جوز بوا حمص الاسود حضض

في الادويات الطحال من تذكرة داودي

انبرباريس ينفع من ورم الطحال شربا قوة الصمغ تحليل
ورم الطحال شربا وضمادا بورق ينفع من ورم الطحال
شربا وضمادا [illegible] ينفع من ورم الطحال شربا
سقل زرزق ينفع من وجع الطحال شربا وضمادا صدف محرق
اذا احرق وشرب ينفع من ورم الطحال حب صنوبر تحليل
ورم الطحال شربا وضمادا بيض محروق وخردل محرق
نفعه جدا ورم الطحال يحلله حلبة وفقاح يحلل ينفع
من ورم الطحال ضمادا بعر الماعز ينفع من ورم الطحال
ضمادا نيلوفر ابيض ينفع من ورم الطحال ضمادا
زراوند مدحرج ينفع من ورم الطحال البارد سبستان
شربا غاريقون زرنب السمنجاني ينفع من ورم الطحال
سمنتان من ورم الطحال شربا وضمادا مرجان اذا علق
على جنبه ورم الطحال نفعه كشوث بزره تحليل ورم
الطحال شربا انجره تحليل ورم الطحال قشر اصل
الكبر بالخل ينفع من ورم الطحال شربا وضمادا كرنب

عصارته اذا شربت بالشراب نفعت من ورم الطحال
اهليلج الكابلي اذا خلط بمثله افسنتين نفع من ورم الطحال
شربًا وضمادًا وج ينفع من ورم الطحال شربا وضمادا اشق
يحلل ورم الطحال شربا وضمادا فجل قشره اذا دق وضمد
به ورم الطحال الصلب وبزر الفجل ينفع من ورم الطحال شربًا
وضمادًا مشمش مر ودهنه اكله يحلل ورم الطحال ابن سينا
زراوند ينفع من ورم الطحال شربا وضمادا فلفل اسود
يحلل ينفع من ورم الطحال شربا ابن سينا السداب ورقه
اذا دق وخلط بخل وضمد به الطحال الوارم حلل جدا
زراوند طويل ينفع من وجع الطحال شربا وضمادا خردل
ينفع من ورم الطحال شربا وضمادا ثور عظم فخذ الثور محرق
اذا شرب بالسكنجبين نفع من ورم الطحال حبه عناه
يحلل صلابة ورم الطحال شربا وضمادا قرطاس مصري محرق
رماده اذا شرب بخل اذا ... حلل ورم الطحال حضض ... ينفع
من ورم الطحال شربا وضمادا اسقولوقندريون ينفع من ورم
الطحال شربا وضمادا بعض شعر وقشر اصل الكبر ينفع

من ورم الطحال بخليّة شربًا وضمادًا نيل هندي اذا شرب
ينفع من ورم الطحال شربًا حمصيص شرب عصارة ورقه ينفع
من ورم الطحال ضمادًا سنبند رومي ينفع من ورم الطحال
ضمادًا او شربًا عنب الثعلب اذا شرب عصيره اربع اواق
ينفع من ورم الطحال شلغم عصارته ينفع من ورم الطحال شربًا
وضمادًا خل يحل فيه اشق وعروق حمر نافعًا ويخلط فيه ويضمد
به ورم الطحال منفعة رشاد بزره بالعسل ينفع من ورم الطحال
شربًا وضمادًا ١٢ شرح سويدي
حجر البلور قيل انه ينفع من الفزع في النوم تعليقًا ١٢ جامع
ابن بيطار حجر الحوت قال ابن بيطار في الجامع الغافقي
هو شبيه بالحجر يوجد في الرأس الحوت يقوم مقام دماغه
وهو ابيض صلب شرب منه فتت الحصاة المتولدة في الكلى
وضعه مع ما ذكرنا قوي جدًا ١٢ حجر اليهود ويسمى زيتون
بني اسرائيل ويوجد حجر كثير ببيت المقدس وجبال الشام
يكون املس مستديرًا ومستطيلًا واجوده المرتفع في الشكل
مع خطوط متقاطعة وهو حار في الدرجة يابس في الثانية

اذا حك وشرب بالماء فتت الحصاة وينفع لورم الكلى وله
في المثانة وشربه الى درهم يخرج الحيات وطلاؤه بالخل ينفع
الصلابات فيحللها وهو يضر الكبد ويصلحه الصمغ شربته الى نصف
درهم ١٢ حضض هو الحولان بمصر وبالهندية فليزهرج وهو
على هو اجوده وعصارته شجرة لها قشر اصفر وفروع كثيرة
تثمر حبا اسود كالفلفل ويغش هذا بالدبس المطبوخ بماء
الدبس والصبر والمر والزعفران ويعرف الصحيح بكونه رهبا
يلتهب بالنار ويبقى زبده الى الحلو لم يرتفع والا الاسود ردي وكذا
الصلب ويجتنى تموز ويفرخ في آخر بابه وهو بارد في الاولى او
معتدل او حار يابس في الثانية يحلل الاورام ويحبس الدم والاسهال
والعرق ويقطع الروق الى القروح الخبيثة والنملة والحكة والجرب
والاثار والبثور والقرحة والحرق وحرارة الفم وعفونة الكلف
شربا وطلاء وكحلا كالاشياف ينفع من الجرب والسلاق
والحكة وضعف البصر والورم الوجه كحلا وطلاء ومتى
خلط في عصارة الحصرم وربعه من صامد اللسان المعروف في بعصر ما
يشد وعمل ذلك طلاء شد الجلود المسترخية بالجلنار و
الاصفر وينفع البواسير والنزلات مجرب وهو يضر الرئة ويصلحه

الكثيرا وشربته الى درهم وبدله حشيشة صندل بورقه فوفل وقيل

ان بدله فلفل زرغنطا ثلثه هو دلو دالطن فصل الخاء ١

بالبخصف هو الصفصاف بالنوافه واجوده البري الذي له سنابل

ناعمة طيب الرايحة الى مرارة ويليه البلدي المعروف بالبلخي

ثم الصفصاف المرد وهو شجر لا يختص ببر دون بر وغالب وجوده عند

المياه والارض البارده وهو بارد في الثانيه رطب فيها او الاولى

او هو يابس يفتح سدد الكبد ويدفع الخفقان والعطش واللهيب وضعف

المعدة عن حر والحميات وورقه يدفع الحكة والجرب طلاء وهو يحلل الاورام

للقلاع والقرحة وصمغه يحد البصر ويقلع السبل ويصلحه ماء الورد

وشربته الى خمسه وبدله الريباس قال المؤلف في التحفه ما حاصله

ان جرم ورق الخلاف قابض رادع وعصارته مسهلة للبلغم والصفراء

والسوداء يدر البول ويفتح سدد الكبد وصلابة الطحال والفرح و

يمنع نافض الحميات والمفاصل والنقرس ولم اجد هذه المنافع

لورقه وعصارته في التذكره ولا في الجامع البغدادي ولا في القانون

الا نفع الخلاف لتفتيح سدد الكبد مذكوره في التذكره من غير

تخصيص عصارته ورقه به وقال الشيخ في القانون ماؤه ينفع من

سدد الكبد

سدد الكبد فاعلم ان لون جرمه ورقه فالقا ولون عصارته يسيلا
ثلاثة ونافعا لصلابة الطحال والصرع ونافع الحميات والمفاصل
والنقرس لم يذكر في الفائق والتذكرة والجامع البغدادي النفط
الوحشي نافع لذلك الخلاف لفتح سدد الكبد ويدفع الخفقان
والعطش وينفع ضعف المعدة الحارة والحميات المحرقة والصفراوية
وجميع الامراض الحارة ورائحته واطالة الصداع وقال في الجامع البغدادي
ان بزر القثاء ينفع الدماغ الحار ويسكن الصداع الشديد الكائن
عن بخار صفراوي خيار ويسمى ماشره بالهندية بارد في الثانية او الثالثة رطب
فيها يقطع اللهيب والعطش وغليان الدم وكرب الصفراء ويسكن
الصداع الحار ويفتح سدد الكبد ويدر البول ويفتت الحصاة واذا
اعتصر ماؤه وشرب يسكن الحرارة ويسهل المحترقات وماؤه يسكن
ولهيب الحميات وينفع من البرقان نفعه ظاهرة ومن اجلس فيه القطار
ثم يخرج بعد ليلة ويجعل في ماء الجلاب ويشرب جو د اللون نافع
السدد ويحلل الرياح الغليظة الكائنة عن حرارة ويسدد وازال
الخفقان من يومه وان عصر الخيار ويطلى به الكلف ينفع العمل ان
يتولد فيه وان يرس جمعه ويحرك به البدن يقطع الحرارة والحكة

والجرب والحصف ونعم البشرة وبزره زكى الهضم يقتل نفاخ لولد
القرع ويوجع العانة ويصلحه بزر البحور الشكبني وبذر الورد
العسل او الزبيب او ربما يحراه وغلط من قال انه لا يوكل
الا مقشراً فان اكله بقشره يخرج خمل المعدة ويسهل بلا تعب تعفنه و
لا يجرد اكله مع اللبن خصوصاً للمبرود فانه مجلب للفالج وبزره اجمع
من القثاء كله من اكله يبعد العفونة في جنان وفيه الكلف ليده ينفع
الكلى ويحرق البول كذا اذا مزج بالبورق والعسل ولطخ به الورم
حلله خيار شنبر يسمى الكثر في بخم خرنوب الشامي لونا وورقا
ويدرك فيه ثلثه لا يخيب الا في البلاد الحارة ثمره اصفر الى بياض
سبح يزداد بياضه عند سقوطه ويختلف عرد ما خضر الطول نحو ذراع
داخله رطوبة سوداء او حب كحب الخرنوب بين فلوس رقيقة المستعمل
من ذلك الرطوبة واجوده العطوف جلانه وان يستعمل بعد سنته
ولا ينزع من قشره الا عند استعماله كما لعطف ردي يبول الدم
ويوقع في الثقل والزحير وهو معتدل او حار رطب في الدرجة الاولى او
بالعرض يخرج الصفراء المحترقة مع التمر الهندي والبلغم مع التربد و
السوداء مع ماء الهندباء او السفايج وبلطف خمر الدم بما ز الغضار ب

ولو

و مصدع غائلته يسقط الحبالى و يخرج الخام و ينفع الدماغ و الصدر و
يفتح السدد و يزيل اليرقان و الطلى بشحمه ماء السلق في الحكة و
الاحتراقات و الحب الفارسي في ... بعيد و الضماد به القرص و مسح ماء
عنب الثعلب يحلل الاورام و مسح الزعفران ليفتح الدجلاب و الحمائر
و قشره بالزعفران و السكر و ماء الولد يسهل الولادة و يخرج
يسقط المشيمة و كذا قيل في حيار الاكل و بتر لصق الشعل و يصلحه
العناب و شربته الى مثقال درهما و بدله ... انتاله ... سبع
... او منكه ... حبس و ... في الثانيه
و البري في الدوي يدفع تغيرات الهواء الوبائي و الماء و السعال ...
و العطش و يكثر سورة الدم اذا اكل بعد نحو الفصد و الحجامات المحرقه
و الخفقة و السدر ... منفردا في الشباب و مسح الصندل في التشنج
و الولد ... كالنمس ... كما يتوشان البقول و ينفع من
ضرر البالس ... كالبثور و الحكة و الجرب و الجذام و مراوحته
افضل البراز و ... خصوصا في الحميات و ينفع السل و يدر و يفتت
و يمنع الحرقة و لبنه يمنع السموم خصوصا البياض و الجرب ... و
... و النزلات و ... و ... الاخلاط ... يصلح
الادمغة و اوجاع الصدر و ... يحلل الصلابات ... و رطب حكاك

البرص وينفع القرح والماليخوليا عن يبس ويبطئ بالسكر بهو [illegible] ه
يلحم القروح ويذيب الفلالج ويمنع الثقل بحليب وماء ويدر
البول ويطول الشعر ويضعف شهوة الباه ويقطع المني و
يولد رياحاً مغصاً وقراقر وليبان ويصلحه الكمون والنعناع
والفرس وإن لا يتعود الشرب من عصارته إلا بعد نفس ودرهم من
أشنان وليعد إلى النصف والبري أقوى وبدله الأفسنتين باب
الدال دجاج معروف أهلي ومنه بري وهو أكثر الطيور
طيراناً ولم أجد الوافد ما قارب البيوض وكان أكثر الدراج طيب
العلف والكثرة فوق الحمام وتحت الإوز ومنه بالنجي بالإوز حجماً
وكثيراً ما يكون في أكثر البصر والحبشة ولا فرق بين المتولد منه تحت
جناحه وبين الخارج بالصناعة بمصر فلا في البعض ما منها ومنه نوع أسود
ظاهراً أو باطناً عظامه كالفحم وأردى الدجاج ما خصي وعلف بالسمسم
حتى يسمن وهو حار في الثانية رطب فيها أو في الأولى أفضل
الطيور غذاء وأوفقها للأبدان مطلقاً خصوصاً لأرباب الدعة
والفراريج للناقهين تخصب وتصفي اللون وتزيد في جوهر الدماغ
والعقل عن تجربة وتصلح المبارد حال الأعصاب والصدر وإذا

نهن بزيت دائماً منع السعال اليابس وشحمه يقطع النزف
والبواسير ولسكن الماليخوليا والجنون وغالب الامراض السوداوية
اذا طلي فاتراً وشحم ما سمنت به بالقرطم قوي الشيء عن لوماً
توقف الجذام فاتراً طلاء واكل سبعه وسبعة ايام مشويه يذهب
الصداع العارض بلا سبب ومرقه خصوصاً الديك الهرم بالسفاناخ
لاصحاب السوداء والقرطم البلغم وطبخه مع اللوز والكعك في
والقطع يعيد القوى الذاهبة والارواح ويزيد ويصلح الفكر
وادامه نفعت مترقبة نوائب الحمى الباردة وحماض صحه صلبه
الديك مسحوقاً بالشراب يذهب وجع المعدة وان شرب طرياً
او اكل منع من البول بالفراش ودم فرخته يقطر حاراً فيجلو بياض
عين محرته وزبله يسكن القولنج شرباً وكسر القطر ويجلو الكلف
مع الخل والخردل ويسكن صداع المحرور وبالجاورس خصوصاً الابيض لولد
القولنج وادمانه النقرس ووجع المفاصل وعاقبته تولد الحصا و
تفتح الابازير والعسل في المبرودين والسكنجبين في غيرهم ومن
خواصه ان الحصا المتولد فيه نفعت الحصا شرباً وتحط صاح الديك
الاكبر يورث القبول حملاً وتجلد به في اليد اليمنى تظفر بالخصم
وعظم الاكسود منه اذا احرق بقلع من خطف الكرم وجمع قرخي

باب [illegible] ١٢ ويؤخذ [illegible] اعمار البكارة وحمل النخل وسواكن

باب الزبرجد يفيد حسنه برؤيته حاد البصر او لهم [illegible] ربوند

بالاوزان القاتلة يابس في الثالثة او الرابعة ينفع مذهب للسم والجرب

والكلف والقروح كيف استعمل ولو حملا ويقطع السم شربا وشرط

نفعه الصرع ان يلبس قبل وقوعه ويزيل الخفقان والجذام وينفع من

نتن الاطراف وذات الرئة والجنب وضعف المعدة والكبد

شربا وتعليقا ويفتت الحصا ويدر ويزيل اليرقان والاستسقاء اذا

شرب وحملا ومن خواصه ان الافاعي لم تتمكنه اصلا وان النظر اليه

يحد البصر ويجلو ظلمة العين وان قرب من طعام مسموم عرق او ادني

من عين الافعى جذبها وان لبس في خاتم ذهب منع الطاعون

من تجربته اعظم من الياقوت وان علقته المرأة في شعرها وقد

عطلت عن الزوج سهل امرها ويبطل السحر وام الصبيان وانه يورث

العفة والحزن واذا كتب شكل منه في تمثال ليث وقطعه [illegible]

والطالع الميزان والشمس في سواء ادرك الجاه والقبول و[illegible]

ولم يعص حامله وخاصية الافضيت منقول من التجارب ونسبته

اثمان حبات ويوجد بقدر من البورق [illegible] في علاج

الجذام والعفة الزبرجد [illegible] الصرع [illegible]

البولني

ونوشادر والموز ويغش بالماش ويعرف بان الماش يحك بانحته
سويق ذاهبة الطاقة باب السين مع الالف ساقريوس
حار يابس في الثالثة والنرجس في الرابعة ودهن الاسا قطر ينفع لوكا — نوتس
عطشاً ويحسن الالوان جداً ويحمر الوجه ويفتت الحصا ويسهل التشنج
ويبطئ بالباه للفة لصنع المحرورين ويورث القيطة نحو المبلغمين — المبلغمين ١٢
في باب الزاي للنشوة بالحليل ويصلح السكنجبين وشربته من شعيره الى
قيراط ولا بدل له السعد يحسن اللون ويزيل الاكلة ويخرج
الحصاة جاود صغير ١٢ السماق يحبس الطمث صرح به في الموجز ١٢
سمستاناس يبرئ الخطا والنبوة وعيون السرطانات
واطباء القلعه وشيم الالبي هو يبرو طب في الثانية او الدو في
يعتدل او ينفع حار في اول الدو يحلل او يقطع الصدر والسعال
ويذيب الوطن والاحتراق ويزيل بالماء السماوي حتى البرودات
ويذيب خشونة الصدر والعصبة ويخلص في نحو التشنج وان
طلي بالماش ووضع فم الدمامل والاورام ويحلل الصلابة
ويصلح الحصاب وشربته عشرة دراهم وكثيره ليفر المحرور ويدله
الخطر ١٢ سويق ذاهبة الطاقة باب السين مع التاء يشتري بمكان

هو اللبن بالفارسية وإذا قالت الأطباء شير أملج فإنما يريدون
به الأملج المنقع في اللبن شير خشت ابن بيطار ويقص
عما هو طل يقع من السماء ببلاد العجم على شجر الخلاف بهراة
وهو حلو إلى الاعتدال وهو أقوى فعلاً من الترنجبين ونحو أفعاله التمر
هو أفضل أصناف المن والشيرها مسهلة للمحرورين الأرخية وخاصته
النفع من حمى الكبد وأصفرارها وأورامها الحارة من السعال الحار
اليابس وقد ينفع الصدر ويلينه ويلين الطبيعة وجيدها أما كيفيته
فإنه حب أبيض مثل حب الحمص كبار بل هو أكبر حجماً منه والنيم حجماً
ومن طبعه أنه إن لقي في الند ساعة انحل ويبلى بالأصابع فإن
نقع الآن منه وزن دانق وجد فيه طعم الكافور وحرافته
وعطريته دائماً الطاهر ١٢ شيرخشك معرب شير الفارسية وأصله شير
خشك يعني حلاوة يابسة وهو طل ينفع مع الاستحار خصوصاً الحلو
وأخر الربع وأجوده الطري الأبيض الطيب العادب إلى حرارة
ما يعطش ينفع بدقيق الشعير معجوناً بالسكر ويعرف بأن يستحلب
فإن ذاب جميعه فهو الخالص وهو حار رطب وشربته رطل في الدوايا أو بالشرب
أو مطبوخ ينفع الحميات ووجاع الصدر والكبد والسعال

وخشونة الحلق ويسقى لمن به الدواخ وهذا اقوى من الترنجبين الا ان في
تسخين الباه ويولد الحرارة ويصدع ويصلحه دهن اللوز والرازيانج
والشربة منه الى عشرين درهما وبدله السكنجبين مثقله ووزنه كمره ١٢
شاهترج ابن البيطار جالينوس في السابعة طعم هذا الدواء
حريف مر وفيه ايضا قبض فهو لذلك يحدر من البول المراري
شيئا كثيرا ويفتح السدد والضعف الحادث في الكبد وعصارته ايضا
تحد البصر بان يخرج من العين دموعا كثيرة كما تفعل الدخان و
لذلك سمي في لغة اليونان باسم الدخان واعترف انه
كان يستعمل هذا الدواء على انه يقوي المعدة ويطلق البطن
وكان يجففه ويحفظه ثم يسحقه فيشرب منه لمن اراد ان يطلق
بطنه على ماء العسل ولمن اراد ان يقوي معدته ويشبهها مع شراب
ممزوج ويسقى صاحبه ديسقوريدوس وعصارة هذا النبات
حادة تحد البصر وتجلب الدموع ولهذا سمي باسم الدخان وانما سمي باسم الدخان
لانه يشبهه في حدته واحداره الدموع واذا خلطت عصارته بالصمغ
ووضع على موضع الشعر النابت في العين بعد ان يقلع منه منع
ان ينبت واذا اكل من هذا النبات اخرج المرة بالبول ١٢

يونانيين ٢

الاسراعي اثر شرب معونة فانه يبلغ بها واللثة حتى كانه تشهوة
الطعام يقع لسدد الكبد محدد بالمرة المحترقة بضعف للقوم واذا اشرب
عصارته الرطبة نية غير مطبوخ احدرت الاخلاط الرديئة وقطعت و
عفونة الدم ونوبته وقطعت الحكة والجرب العارض من الدم
العفن والصفراء المحترقة والبلغم المتعفن وعصيره عصارة
الرطب منه والخمار منه فان حرفتا الحفظ هنا الزيادة اعني
ما سوية والشربة من طبيخه من خمسة دراهم الى عشرة دراهم ومن
جرمه من ثلثه دراهم الى ثمانية دراهم مع مثله من الاهليلج الاصفر
فان اراد ان يشرب بمائه معتصرا فلا يطبخ ويأخذ منه ما بين
اربعة اواق الى ثمانية اواق مع وزن ثمانية دراهم الى سبعة
دراهم من الاهليلج الاصفر ووزن عشرة دراهم سكر ابن عمران
واذا شرب بالخل واكل بالسكر النقي واذهب الغثيان العارض من
البلغم ونوبتي المعدة والامعاء من الفضول المحتبسة الشريف
اذا نقع من حشيشة في الماء ثم عرك بماء الكرفس والتحمه اذهب
العفن منها والحصان والارية واذا جفف صارت القارسة و عصارته
خضب بها في الحمام اذهب الحكة والجرب واذا تمضمض بماء طبيخه
شد اللثة واذهب الخفقان واذا استعمل عصيره مع الحنظل ...

محمود

نمروسا فيه وشرب نفع من الحكة والجرب وقروح المعدة وفتح سدد
الكبد الرازي في كتاب ابدال الادوية وبدله في الجرب والحميات
العتيقة نصف وزنه سنادكي ونصف وزنه من الاهليلج الاصفر
داود الانطاكي في شرح بالفارسية ملك البقول وخشن تذكرة
عريض الاوراق اصله من زهره الى بياض ودقيقه ومعقده اي في
قرقرته وهكذا بها سو الطعم يحدر ويلذع ويقع الى سواد له نزارة
فيه ويدرك في اول الربيع واجوده ما يوجد في الثغور واهل مصر
يسمونه برسيانا وهو حار في الثانية يابس في الاخرى عظيم النفع
جليل القدر يخرج الاخلاط الثلاثة من غير استفراغ السوداء
فلذلك يبرئ الجرب والحكة والقوابي والابرية والاحتراق و
اللهيب والحميات العتيقة شربا بالاهليلج الاصفر والتمر هندي والخرنوب
مجرب وطلاؤه يمنع الحمى ولو بالسمية ويفتح سدد الكبد والطحال ويذهب
اليرقان وما احترق من الفضلات واذا نقع شربه بماء الخرنوب
ولا بأس بذلك الا انه بالسكنجبين اجود والكحل بعصارته ينبه العقل
ويدر منها الاسبوع ومع عصير الشليل او قطرا امتنع استعماله لمفارقه
جوزه الحار العفص لا لانه ما نقى مثله الي لطيفه القواعد
ويسود الرئة ويصلحه السنبل والشربة منه الى درهمين وحبه

١٣

الى خمسة يطبخ حاراً مع عشرة ومفرداً الى سبعة وبدله نصفه سنبل ونصفه اصفر

جاهلت ما جامع البعد اذيها اي الحا تسرح لبعض الطحال ويصلح الاصفر و

والاصفيار ريب كويند بطراست سبيرز ويصلح في علته الغ يبوول قال

الانطاكي في التذكرة وهو يفتح سدد الكبد والطحال فطار منه الفغه

المطلمات في جميع الامراض تسخين وهو بالنوع الثانية يابس في الدرج

ويستعمله في الصيف والربيع لسكن غليان الدم والتهاب الصفراء و

العطش ولكنه يهزل والشمن الخيل حلبه وبدله نصفه ويقطع

الالتهاب في الحمى البطيئة **باب الصاد** صندل واجوده

الابيض المعروف بالمقاصري اذا كان لينا وسماها الاحمر و

منه نوع اصفر خفيف لا خير فيه والابيض بالنوع الثانية وقيل العكس

وكلاهما يابس فيها ينفع بمنع الخفقان حبا وحرارة المعدة والكبد

وحمى الحارة شربا وطلاء ويقوي المعدة ويمنع فساد الاطعمة والقلاع وبثور

الفم طلاء ويحبس الرعاف ولكن الصداع مع نفخة الزردت وبياض

البيض والاحمر مع دهن الزنبق يقوي الصدغ ويمنع الاعضاء مع ان

الصندل لا فاطع بمنع الباه الحارة بسكنتها المرء بسبره ويقع في

الادوية الكبار وقيمة تريافية ومنه اي ما كان من المبردات خاله جلة

في القيء ليسكّن نحو النقرس ويصفّي الصوت ويصلح اللثات ويشهّي
الباه ويصلح العسل وشربته مثقال وبدله كافور الصندل ينفع
حرارة المعدة والكبد ويحبس الزلات ويقوّي البدن وقوته
تبقى باقية ولم يذكر انه قابض في هذا الكتاب ولا في ادارة الحكمة ولا في
جامع البغدادي ولا في الموجز ولا في المغني السديد ولا في كتاب
ابن يوسف ولا في شرح الموجز وقال النفيس في تعليل قول الماتن
يمنع التحلب بما فيه من القوة القابضة مع البرد وفي شفاء الاسقام
الوردي انه من الاطباء انهم يستعملون الابيض في الاسهال
الصفراوي والاحمر في الاسهال الدموي وربما يرون ان شرب الصندلين
يحبس اذا اختلط الدم بالاسهال الصفراوي وكذلك فيه عن الشيخ
ان فيه خاصية تفريح القلب وتقويته ويعينها عطريته وقبضه
وقال الموجز في المحصة انه قابض وايضا قال صاحب شفاء
الاسقام فيه قبض ما اي الصندل باب الطباشير
وهو بارد في الثانية يابس في الثالثة يقطع العطش والحرارة الملتهبة
ويحبس الاسهال والدم ويقوي القلب والمعدة والكبد الحارة
جيد بالطبع ويسقط بدله البقلة وينفع البصر من حرارة ويحل

الاورام و القلاع طلاء و يسكن الضربان الرئة و يصلح الصبر او العسل او
العناب و شربه نصف درهم و بزره مثله بزر خطمي محمص في الصفر
سماق [illegible] ه ١٢ باب العين عنب الثعلب ابن بيطار و
ديسقوريدوس جواد اذا دق الصفا ناعما و خلط بالملح و تضمد به حلل
الاورام الحارة في اصول الاذان و ديسقوريدوس ايضا و اذا تضمد به نفع من
الصبيان مع دهن الورد و ابدل ساعة بعد ساعة نفعهم من الاورام
الحارة مع ادمغتهم عنب الثعلب داود الانطاكي و كلها بارد في الثالثة
في الثانية يفتح السدد و يمنع السيلان و اليرقان و الطحال و امراض
الكلى و المثانة و الالتهاب و ضيق النفس و الربو و الصلابات
الباطنة شرابا و تحتقن به فيسكن الحقن و استعماله اسبوع حبابة حبة
حلوم الى اسبوع يقطع الحمل و مثقال كل يوم كذلك يقطع اليرقان
ملي داود الانطاكي في التذكرة و كلها بارد في الثالثة في الثانية
و المنوم في الثالثة و الذي يشبه الزيتون و يعرف بالجبلي في
الرابعة و يستعمل من داخل الالتحصن فيفتح السدد و يمنع السيلان
و اليرقان و الطحال و امراض الكلى و المثانة و الالتهاب
و ضيق النفس و الربو و الصلابات الباطنة شرابا بالسكر و تحتقن

به فيسكن

به فيسكن الجنون دالشراد ويبرد في خارج ويحلل الاورام حيث
كانت مع الولد والاسفيداج ويفجر القروح والعرب بسح
الخفض وينجذب به الاشياف فيعظم فعله خصوصا في قطع الرطوبات
وكذلك الفرزج وبالملح يقطع الحكة والجرب ولا يستعمل في زمن
نضج الاورام وابتلاع سبع حبات منه كل يوم الى اسبوع يقطع
الحمل وبثقال حلبوم كذلك يقطع البرقان ويحبس به الزلات ووجع
الاسنان وورم الحلق فيذهب بسرعة ويقطر في الاذن امزاجها
الحاره والحبس منه السبب ويخدر ويخلط العقل والمنوم لقاربه و
يصلحه التصنيف بالقي واكل الزبيب عناب ابن بيطار مسيح
العناب حار رطب في وسط الدرجة الاولى والحرارة فيه اغلب
من رطوبته ويولد خلطا محمودا اذا اكل وشرب مائه يسكن حدة
الدم وحرافته وهو نافع من السعال والربو ووجع الكليتين والمثانه
ووجع الصدر والمختار ما عظم حبه وان اكل قبل الطعام فهو اجود
ابن سينا ينفع حدة الدم الحار واظن ذلك لتغليظه الدم و
تلحيجه اياه والخوزي اظن انه يصفي الدم ولعله ظن شيئا الله
زعموه نسمعي ومضغه عسير الانهضام قليل الغذاء طبعه يتولد عنه بلغم وطبيعته

ونفث منه الا في الصدر والرئة واذا كان نفعا لين الطبع
ولا سيما الناشي منه واذا كان عفصا حبس الطبع وسكن هيجان
الطبع الدم وحدته وليس يسكن الدم الغالب عليه الرطوبة غيره
مجربة مرارا في السعال اليابس وفي خشونة الحلق لعوقا ومطبوخا
وحده ينفع منها نفعا ظاهرا وفي لطيفة نوع من النور الصافي بان كنت
اسقي منه مع شراب السكنجبين واجل الغذاء منه العدس المصفى فينفع اجل
من ذلك نفعا بينا في مدة قريبة الرازي جيد للحلق والصدر وقال
في دفع مضار الاغذية العناب يلين خشونة الصدر وهو يطلي الاكثار
داود الانطاكي وهو معتدل مطلقا وقيل رطب في الاولى ينفع
خشونة الحلق والصدر والسعال والتهاب والعطش وغلبة الدم وفساد
مزاج الكبد والكلى والمثانة وامراض المعدة وامراض السفل حلوا وا للمعدة
عنبر داود الانطاكي الصحيح انه عيون بقعر البحر تقذف دهنية اذا فارت
مع وجه الماء يموت فيلقيها البحر الى الساحل وقيل طل يقع في البحر
ثم يجتمع وقيل روث سمكة مخصوصة وهذه خرافات لان السمك
يبلعه فيموت ولقذف فيوجد في احراقه واجوده الاشهب
الاطرية ثم يليه الازرق فالاصفر فالفستقي والذي يمضغ ويمط

ولم يقطع خالص وغيره رديء ويغش بالجص واللاذن والشمع
بسبب تركيبه لا لتفرق الاتحاد وهو صوفه بحر عمان وهو حار
في الثانية يابس في الاولى ينفع سائر امراض الدماغ الباردة
طبعا وغيرها بالخاصية وهي الجنون والشقيقة والنزلات وامراض الاذن
والانف وعلل الصدر والسعال والربو وضيق النفس والخفقان
وغرغرة الرئة وضعف المعدة والكبد والاستسقاء والرقان والطحال -
وامراض الكلى والرياح الغليظة والفالج واللقوة والمفاصل والنسا
شما والكلف وكيف كان وهو اجل المفردات في كل ما ذكر شديد
النفع خصوصا بمثله بعض والطفه صمغا وبالشرب مفردا ويقوي
الحواس ويحفظ الارواح وينعش ويقوي ما ذهبه الدواء والجماع
ويهيج الشهوتين وان يمرم بالعسل اعاد الشهوة بعد الياس
وكذا ان تمرخ به في الغالية والغير العادة ويصلح الصمغ وشربته دانق
وهو ترياق السموم مطلقا واذا اخلى عنه المخ ضعف فعله ١٢

باب الغين. غاريقون وهو حار في الثانية يابس فيها او
في الثالثة اذا عجن بالكابلي والمعقد لقي الغار ولشي الشقيقة
والنوائب الصداع العتيق المزمن ويسهل رب النفوس والاخلاط

واوجاع الصدر والربو والسعال وعسر النفس ويدبغ اللوز الرئة والقا
وانبا القرع وامراض الكبد والمعدة والطحال والبلغم واخراج الحصا
والسكنجبين الطحال والاورام الاستسقاء وبالتين القولنج والنواع
الرياح وبالصبر عرق النسا والمفاصل والنقرس والحميات ولو كانت
البلغمية وامراض الاعصاب والنافض واختناق الرحم وقرحة الرحم وما
يخرج من الاخلاط الثلثة خصوصا البلغم وبالشراب يخلص من سائر السموم
باب الفا فاوانيا ويقال فاقوسا والكهينا وعود الصليب وورد العرب
وورد الاحمر حار يابس في الثالثة او في الثانية وحكه يحلل الاورام الغليظة
ويقوي الكبد والكلى وحبه يخرج الاخلاط الفرحة وينفع من الفالج والسدد
والخنقة والكابوس والنزف ويمنع الطمث شربا وتحلل اثار السوداء
وهذه الشجرة عجيبة تنفع من الصرع والجنون والوسواس كيف استعمل ولو
تعليقا وبخورا ١٢ اوراقه فرتون واخطاء من قال تفيفه ١٢ ابدا كره
فستق ابن بيطار جالينوس هذه الشجرة اكثر ما تكون في بلاد الشام
وثمرها لطيفة منها شي وقابضة الى الحرارة عطري فلذلك هو يفتح
السدد ويقوي المعدة خاصة وينفع علل الصدر والرئة ابن سينا هو حار
في اخر الثانية وفيه رطوبة وينفع من وجع الكبد الحادث من الرطوبة
الملطف

والغلظ ويمنع الغثيان ويقلب المعدة ويقويها وهو في
الأدوية القلبية فيه مخاطرة وقبض مع برودة فيشبه أن يكون مفرحا
مقويا للقلب ولذلك عد في المفردات الشريف في خاصية لطيف
الكبد يقمع بخرة المعدة التي ترقى الى الدماغ ويزيل المغص أكله للمغص
بقشره وقشره الخارج الرقيق إذا نقع في الماء وشرب قطع العطش
والقيء ويعقل البطن ودهنه يضر للمعدة بخاصيته فيه أرجحاس العتيق
هو أشد حرارة من الجوز واللوز **فرنجمشك** ابن بيطار ابن
ماسويه حار يابس في آخر الدرجة الثانية يفتح السدد العارضة في الدماغ
شما وطلاء وينفع من الخفقان القلب العارض من البلغم الشريف
وبزره ينفع من الكبد ويقوي القلب والمعدة الباردة ويهضم الأطعمة
الغليظة ويحلل جشاء حامضا ويطيب النكهة ويذهب بحديث النفس
وينفع الأسنان واللثة نفعا بليغا ويزيل منها الرطوبة الرديئة
فرصاد هو التوت وقد ذكرت في حرف التاء فجل قله يحسن اللون

باب القاف

قصب الذريرة الطازج حار يابس في الثانية أو
الثالثة يقطع السعال المزمن وينفع السدد ويزيل أوجاع الصدر والكبد
والمعدة ويحلل الورق ويكثر البدن وينفع في الحميات الكبار
ويزيل الاستسقاء ووجع الرحم شربا والمنكشم ويجبر الكسر ويزيل

الرايحة الكريهة فى الابط وغيره طلاء والخفقان وضعف القلب شربا
ويعقد نفس القطن ولصلحه الافسنتين واجود ما استعمل شربا ونا ما نضح الماء حوفو
من استعلم وشربته درهمان وبدله طلوسى شربا ١٢ **عدس قسط**
الكبير للمواد البارية وخصوصا الفالج شربا وطلاء وقيمان ١٢ **قرنفل**
وهو حار يابس فى الثالثة تقوى الدماغ البارد والذهن ويحفظ الصوت
ويحلل البلغم وتطيب النكهة وتقوى الاعضاء الرئيسة طليا والصدر والمعدة و
والكبد والكبد والطحال ويزيل الوحشة والوسواس وما عرض من العارض
من فالج ولقوه ويمنع الفواق ويمنع القىء ويسخن الرحم ويسخن الماء ...
استعمل خصوصا اذا شرب بحليب الضان ويربيه الخفقان بالكلية و
اذا انفرد محسوس بيلوم ١٢ **قسع** قال الرازى الانطاكى ونبته يدر بول
حرقة البول ويزيل الحكة ويفتح المثانة ويحبس الدم ويحسن اللون ويسمن

باب الكاف

كاكنج بابونج ابن بيطار انفع ابن عمران الكبر بالبو
يابس جوا اذا شرب منه نصف مثقال نافع بالبو وحبس الدم الذى ينبعث من
انقطاع عرق من الصدر ويحبس نزف الدم والى موضع خرج الحجر وينفع
من خفقان القلب الكاين والمرة الصفراء ويمنع ... ركة القلب
يسم السوداء وينفع فى سيلان البطن والمعدة **كشنيز** اصل ١٢ع اذا
سلق بورقه واكل نفع من المرض الكاين **كيلنج** معتدل فى الحرارة

[illegible]

نبات ماله ساق دقيقة وورق الآس ٣٢ حاد صغير كاكنج بري ويدعو الطا
في التذكرة وهو بارد يابس في الثالثة او بارد في الرابعة يقطع
الدم حيث كان وكيف استعمل وهو حابس للاسهال والتقرح قاطع
العطش والحميات مزيل للقروح الرئة والسل والعرق والتهاب الكبد
وحرقة البول ووزن [illegible] وكل مرض حار شربا وطلاء والنمش كالكلف
والقطور او ما كان الاسنان والقلاع ذرورا والصداع طلاء والحمرة
بماء والحس والاورام [illegible] والولد وهو يصلح الباه والقطع النزل والشهوة
[illegible] بالشبث [illegible] الانزحة والعلة [illegible] والعنبر [illegible] قطع
السموم [illegible] والبرش [illegible] بطبيخ ١٢ كشنيز بالتراد
المنجمة [illegible] المبلل القردبوق والنعده والكشنيز والنعده
البر خاصة [illegible] الاوراق مفردة الحب او
[illegible] رقيقة اجود [illegible] اجود [illegible] الكبار [illegible] الى صفرة
والفرق [illegible] كان المصري اجود [illegible]
[illegible] الانفاخ والتحليل [illegible]
[illegible] بطن [illegible] العطش والحدة
[illegible] الصحيح والجواب [illegible]

القردمانا

الفالج و تحلیلها السدة البرد و طلاءها الحلبة مع حسن الکراث و یحفظ الصحة و نحر امه

برداً و یبساً و قد جمع بعض المتاخرین فی القولنج من کبة الفؤاد و یستعمل رطبه

فیحط بالخل و الطعام فتوافق فیه الا زبده و یحسن اللون و یمنع السیلان

و العطش و الحملة و الدود و صداع البلغم و الحکة و الحصبة و الرمد و السلاق

و الکلف و النمش و الکلف و الحلق و ما ما با لسکر یشتهی الطعام و یمنع البخر و

یطلع بسع الحجر مع کل مقطعة فیل و یحیی الولادة و بالسه یقوی القلب و یمنع

الخفقان و یفتح و یحبس النفاخ عن الراس خصوصاً مع الزعفران و السکر مع

السماق یقلوه بالخل و یسقط الولد و حیض الرحم مع ماء الولد و حب القعب فیه یمنع

کادی و کیوره در فارسی و اقسام آن با نوک زرنب ثمر با خور برگ خوردن کیوره

در اول سیوم گرم و در اول دوم خشک جالی و محلل و ملطف و مدر بول و حیض و

و رافع حدت ادویه مسهله و تریاقیه و مقوی بدن و مقوی و دافع بلغم و نفخ سوده

و شرب آن جهت سرفه و حبس طبع و رطوبت و تحلیل حب معده و الاحشا و بواسیر

و تقویت و نقه معده از احتلاط و قساده و عرق النسا و القولنج و دافع و مجرب و صرف

جگر و دافع آنرا ذرها در علاج آن از ایام حمله و دافع مسلو و دافع تحلیط و امراض رحم

و تقویت بواسیر و تحلیل حصاه بواسیر و حصول آن ضعف رفع الطعام فی رحم

گفتار سیوم اندر شناختن بحران و این ده باب است باب اول
اندر آنکه بحران چیست و چگونه و چند نوع است باید دانست که بحران
اندر زبان اهل یونان لفظی است مستعار از جهت آنکه چون خصمی با
خصمی به داوری پیش قاضی شوند و یک خصم بر دیگری چیره گردد چنانکه
آن خصم مدعی اندر مجلس حکم زود انکار کند و یکبار اندر دعوی کردن
و حجت گفتن کوشند تا پس از مدتی درستی دعوی یک تن نزدیک قاضی روشن گردد
چون درست گشت اندر حال حکم کنند ماده بیماری و طبیعت همچنان اندر بیماری هم
بر این مثال با یکدیگر همی کوشند اندر آن مدت اگر ماده پخته گردد و طبیعت
چیره گردد اندر آن ساعت چیرگی طبیعت بر ماده پس بحران گردد و نشانهای بیماری
و یا طبیعت عاجز آید و ماده مستولی گردد و اندر حال ضعف آن طبیعت بر ماده
پس بحران گردیدن بیمار باشد از حالی بحالی دیگر بیشتر باید تر و گردیدن
حال بیمار بیش نوع است یکی آنکه طبیعت بیکبار قوت یابد و ماده بیماری
را دفع کند دوم آنکه بیکبار طبیعت عاجز آید و ماده مستولی شود و حال بیمار بیکبار
بگردد و بیمار هلاک شود و این نوع را بحران بد گویند و این هر دو اندر بحرانی
تمام باشد سیوم آنکه طبیعت اندک اندک قوت همی گیرد و ماده بیماری
دفع کند و این نوع را تحلیل گویند چهارم آنکه ماده بیماری پخته نگردد و طبیعت
عاجز باشد و بتدریج ضعیف همی شود و ماده مستولی همی گردد و تا پس از مدتی

حاکم

آنکه

تمامی بحران حقیقت ظاهر گشته و بیمار بهلاکت شود و این معنی در بول و کار نیکو بود
از بول اعراض ابتدا معنا میکند الا در ظهور بیمار تحلیلات جمع شود و حرارت غریزی
اندک اندک خروج کند و تحلیل شود تا زمانی که خود و این برخلاف بحران بیماری دراز باشد
که طبیب این امراض را بیماری بیرون گویند بحران انتقالی حال بیمار متغیر گردد و دیگر دفعه همانا نیست بحران
بر یک باشد و آخر شده باشد و این چنان باشد که تحقیق بحران نیاید مگر
با نقص و یا نیز اندر حدت دیگر تمام شود و دو نوبت تمام شد مانند بحران نیکو بود یا تمام
و از این جهت که اندک اندک ضعیف شود تا تمام ساقط شود و حرارت را بجا ماند
و اعضا نیز از جمله بحران های بد باشد و این نوع اندر بیماریها باشد که نیز از جمله بحار
تمامی حادّه نباشد و نیز از جمله بحار بیماری مزمن و بحران ضعیف و قوی بیمار باشد
هنگامی که بحران تمام خواهد بود و اندر بیمار اضطرابی عظیم و حالی بیم ناک پدید
آید و هنگامی که بحران ناقص یا انتقالی خواهد بود اضطراب کمتر باشد و خفیف
اضطراب گویند این طبیب باشد با تمام بیماری ~~و نقصه اند که نیک گویند طبیب باشد~~
و اضطراب که از این بد بود آن هم گویند این جهت که مخالف است با یکدیگر از برای آنکه
بیماری اندر این جهت دشمن بیگانه گشته و طبیب هم جهت یار است و دلایت هر هنگاه
میان ایشان جنگ مخالف جنگ سخت شود نشان شیخ جنگ اندر روی بود اندر ایشان
جنگ نمود مبارزان در غبار و جنگ ایشان چیز و باشد ... و هنگامی که اندر میان
باشد و ... که در جای طرف دیگر شود و هزیمت دیگر گروه نگاه کند و از ...
حال

حال بیرون نباشد یا بیماری در ولایت بیلکار ظفر باشد و دشمن بیلکار [illegible]

بیلکار حمله کند یا چنان باشد که بیماری در ولایت بیلکار دست یابد و دشمن [illegible]

[illegible] او را رسانده و دشمن [illegible] باشد یا رجعت کند یا خبر هزیمت یابد یا خصمان باشد

که دشمن بر بیماری در ولایت بیلکار دست یابد و [illegible] ولایت بگیرد

و بیماری یا رحم و سیوم حمله کند و خبر هزیمت یابد و ولایت [illegible]

بیمار نکو الود و طبیعت بیمار را ماند که بیماری بیشتر [illegible] بسیاری گویند و از بیم

از آن حال بیرون نباشد یا طبیعت قوی باشد و بیماری بیلکار را اعضای رئیسه

و از همه دفع کند و این نوع بحران تام گویند یا طبیعت قوی نباشد

و بیماری را در دل دفع اعضای رئیسه [illegible] کند و او را اعضای [illegible] و اطراف

دیگر دفع شود [illegible] و این نوع بحران انتقالی گویند و مثال این

[illegible] بیماری [illegible] که [illegible] بود [illegible] نکو الود و بحران

انتقالی [illegible] باشد [illegible] و خراج [illegible] باشد

ولیکن [illegible] که بحران [illegible] و آتشه و حرق

[illegible] و برص و [illegible] و سرطان [illegible] و داء الفیل [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بود اند و قوت قوی عضو نگاه باید داشت و حالت بسوی کیفیت دیگر باز باید نگاه کند
و ظن نیک باز نگاه داشتن باید از عضوی بعضی اینها باب چهارم از مقاله
نخستین از کتاب چهارم از کتاب سیوم یاد کرده آمده است و توقع بحران
تام در قوت قوی و خلطی نرم و رقیق باید کرد و اگر قوت قوی باشد
و خلط غلیظ باشد بحران از انتقال توقع باید کرد و نگاه باید کرد اگر ماده رقیق
باشد بحران بعرق باشد و اگر بول رقیق باشد لیکن گرم باشد بحران بر حالت
کند یا بادرار بول یا باسهال یا بقی و بحران بیماری سر بمخاط باشد
و بریص و رعاف از چشم و بنواحی که از گوش بیاید و بحران
بیماری سینه بنفث باشد و گاه از جنب سوی اسهال و از لیبار بیماری بحران
ملک باشد بخاصه کسی که علامت نضج باشد و کمتر و کمتر بحران
بحال باشد کسی با سعال کسی قی و بعد از آن ادرار کسی بعرق و مانند
آن و قیس و حال باشد و بعد از شش ختن و وقت بحران و حکم
و وزن آن با دلیل اخری باب سیم از گفتار نخستین از کتاب سوم یاد کرده آمده
است که همه بیماریها چهار حالت دارند و هر حالتی را وقتی است معلوم نخستین
حالت ابتدا و آن بیماری است و اطبا آن را انحطاط گویند و بحران تام
حرارت بود وقت ابتدا باشد ... ابتدا باشد ...
... وقت انحطاط ... بحران باشد ...

و هر بحران که پیش از وقت آید یا ناقص باشد یا بد چنانکه پیشتر یاد کرده
آمد و آنچه اندر ابتدای بیماری علامت کند و آنچه اندر وقت منتهی باشد
اگر بحران نیک باشد یا ناقص باشد و اگر بد باشد بیمار اندر آن بحران
بد حالت و رنج از آرام باشد و آنچه اندر وقت انحطاط باشد تمام باشد
و از خوف خالی بود چون بحران بود باشد یا آنکه بیماری ثابت به نضج رسیده باشد
و طبیعت بر روی آید و مانع آن نفته باشد و اندر حرکت اعراض بیکبار دفع
کند یا آنکه بیماری ثابت قوه رسیده باشد و طبیعت را از نوبت
گرفته و بیکبار بر طبیعت قهر کند و بیمار هلاک شود و بباید دانست
که بهنگاه حرکت بحران اندر روز با نوبت که علامت رفته است
و طبیعت اندر آن روز با اندر حرکت ابتدا آن بحران امیدوار باشد
و اگر پیش از آن حرکت اندر ابتدای حرکتی فرو رود و لیکن آن
که یا آنکه بیماری سخت بوده است یا سخت بسیار رفته و طبیعت بحران باز کرده
است یا در اخطرات آمده است و از بهر این است که بهنگاه که ...
بحران ... بحران ... روز چنانکه هم خواهد بود پس
حرکت ... روز ... روز بحران باشد ... روز باقی
آن ... باشد که بحران اگر نیک خواهد بود یا ناقص خواهد بود
از بهر آنکه بیماری و طبیعت با اطراف او ... و هم ... سبب

هست که اندر بحرانها با سلف بحران ردی تر باشد بر قیاس حرکتهای بد باشد

از آنکه طبیعت آرامیده باشد و ماده بیماری را اندر اضطراب نمی‌آرد که

بلا جرم سکون نتواند بود و صبر نتواند کرد تا ماده تمام پخته شود و بیرون

بیمار ناچار بیند رفع را حرکت کند بالجمله حرکت بحران پیش از وقت

از ایشان با سبب بود یکی آنکه طبیعت عدو ناگهان بجنباند چنانکه چون طعام با

خطا

شراب را نه توقف و نه با نیروی حاجت و نه اندر جوهر و مزاج بیمار با بیمار

از اعراض نفسانی و غیر آنکه اعراض نفسانی هم او را قوت که بحران سو

بجنباند و هم آنکه حسب حرکت آنرا بگرداند چنانکه اگر بیمار از غذا بترسد

بحران با سبب بازگشت بالیقین یا باد برابر بول اگر بیماری در شعور بحران نبود

بازگشت و بباید دانست که اندر وقت کی اندر آن بیت بحران باشد و نه اندر

وقتی که قوت شکسته شده باشد مگر بنادر و اندر وقت کی آن

نیت بادرز باشد و از کجا ناقص چه بار اندر زود اندکار حرکتش و سریع است

و جالینوس یکبار و اندر روز ششم بحران نیک کمتر باشد اگر اتفاق

افتد که اندر این روز بحرانی باشد غلط از آنجا باشد که ابتدای بیماری نگاه

نداشته باشند و این روز بحرانی ردی نیست متهم باشد و مکانه ها اندر روزی

که بحران اندر روزی بحرانی نیک خشم دارند مقدمت پذیرد الا بحسب باشد

ول

و نشانی بر نقیض بیت دلیل آن باشد که بیمار اندر روز اول سخت مضطرب باشد
پس سالم گردد و دلیل آن باشد که در روز اول ساکن باشد والله اعلم بالصواب

باب سیوم از گفتار سیوم اندر شناختن روزهای بحران و بعضی

روزها که یاد داشت که در روز بیماری بعضی روزها باشد و آن را سه
ایام باحوریه گویند و بعضی روزها باشد که خبر دهد که بحران خواهد بود
و کدام روز خواهد بود و آن را ایام انذار گویند و بعضی روزها
باشد که میان این دو روزها باشد که آن را ایام واقعه فیما بینها
گویند اما روزهای بحران بعضی روزها باشد که اندر وی بحران
تام نیک باشد و بعضی روزها باشد که در وی بحران های بد باشد و ایام
انذار معتبر بعضی از روز بحران نیک خبر دهد و بعضی خبر از روز بحران
بد دهد و روزها که در وی بحران باشد تمام یا ناقص فی الجمله بیست
و پنج روز است روز چهارم و پنجم و ششم و هفتم و هشتم و نهم
و دهم و یازدهم ۱۱ و دوازدهم ۱۲ و سیزدهم و چهاردهم ۱۴ و پانزدهم
و شانزدهم و هفدهم ۱۸ و نوزدهم ۱۹ و بیستم و بیست و یکم و بیست و چهارم
و بیست و هفتم و بیست و هشتم و سی ام و سی و یکم و سی و چهارم و چهلم
و دیگر روزها که میان این روزها باشد از جمله روزهای بحران شمرده

بحران

باید از بهر آنکه هم تغیر حالهای بیماری را بحران عموم گفته اند و از بهر آنکه حال
نیک نیکو شود که بیماری حقیقی [illegible] گویند روزهای مخصوص و روزهای بحران نیکو گردد در
و بیماری بگذرد و گروهی ازان اسقلبیوس هم از روزهای بحران شمرده اند و گفته
اند که این از جهت روز بحران باشد بلکه به تحلیل کم شود تا آنکه بتفریط
بیکو شود که این روز صعب و این روز خشم و این روز صعود و نکث بحران باشد و بیکوید
که بحران بیماریهای تند و دقان [illegible] از جهت روز باشد از بهر آنکه روز حمله
روزهای بیماریهای تیز روز بحران مخصوص است و در بیماریهای مزمن روز
بحران نگیرند از این جهت ماه حساب باید داشت و آنچه از این جهت ماه
بینند از این جهت [illegible] حساب باید داشت اگر بیماری مزمن باشد از
حساب سال بحران کنند از بهر آنکه این روز حساب سال که حالهای [illegible]
روز دیگر [illegible] تمام حاجت [illegible] که آن [illegible] روزها وقت [illegible]
بینند و [illegible] از [illegible] آن روزها نگاه کنند آنچه [illegible] و وقت
بحران بگیرند از [illegible] بیماری [illegible] حالش باید و بیاید دانست که [illegible] روزهای
از روزهای بحران معظم است از بهر آنکه [illegible] بحران ها که [illegible] روز
باشد تمام و [illegible] باشد و همیشه روز بحران از معظم [illegible] و [illegible]
که این روز [illegible] بهتر آید [illegible] که این حالها که روز بحران بود آید

مکر

تنانک باشد و کم اتفاق افتد که بیمار روز هفتم بمیرد و گروهی گفته اند
اگرچه علامات روز چهارم بد باشد بحران روز هفتم بد باشد و اثر علامت
روز هفتم است از جمله روزهای بحران و بیشتر آنکه باشد اگر علامات
روز چهارم بد نوعی باشد بیمار از آن پس هفت روزی نمیرد زیرا که روزهای بحران
تمام باشد که روز هفتم بمیرد و لیکن روا باشد که روز چهارم علامتی بد بود اندک
و بیمار روز ششم بمیرد و بعد استفراغ که روز ششم باشد بیمار آسوده از آن
راحت یابد و لیکن روا باشد که روز چهارم علامات خوب پدید آید و بحران
نیکو حرکت کند روز ششم آید لیکن اگرچه علامات روز چهارم خوب و نیکو باشد
از بهر آنکه بحران روز ششم آید بحرانی باشد با خطر و اضطراب عظیم
اگر استفراغ کند یا عرق کند یا سقوط قوت باشد و نقص تمام و اگر
اندر خواب شود خوابی بود که آشفته باشد و حس او بود با [illegible]
بود آن ماند که روز ششم هنوز روز هفتم است و بحرانی که روز ششم
بود با نقص بود جالینوس روز هفتم را بپادشاه عادل و رحیم مانند گفته است
اگر رعیت سر و روی حقی و راحتی کند لیکن حق رعیت نگاه دارد و تمام تر
بگزارد و اگر گناهی کنند عقوبت نکند و اگر بلائی رسد دادی کند و رحم
نیکو کند و آسان تر کند روز ششم را بپادشاه ظالم بی رحم ... که
عقوبت سخت کند و از روی دیگر بروی [illegible] بحران روز ششم

سبب آنست و دیگر آنست که اگر بیماری با طبیعت بیمار اگر روز چهارم شکسته تر
از روز نخست باشد و در روز چهارم شکسته تر از روز چهارم باشد و نوبتهای شب
روز جفت قوی تر باشند و این بیماریها از جمله بیماریهای سرسام باشند
لیکن بسبب ضعف بیماری و بدی حال چنین بیماری حال چنین باشد که نوبتهای آن
روز طاق سخت تر باشد و بسیاری باشد که روز چهارم بحران تمام بسر نبرد لیکن بیشتر روز
ششم کمتر بود از بیرا آنکه روز چهارم بحران قوت بیرون باشد و در روز چهارم
بر نخستین مانند باشد و در روز ششم ضعیف شده باشد و با علت باز نتوانند
کوشید و با ضعف نوبت پای نتوانند داشت و در روز ششم و در روز
دهم بر روز ششم نزدیک است و اندر این هر چهار روز بحران فساد باشد
و نخست چاره باشد لیکن باید باشد با نقص و در این اعلام نتوان کرد مگر پنج
روز دیگر است که از بحران انجام روز خبر دهد چنانکه روز چهارم از روز
هفتم خبر دهد و روز چهارم انذار ۱۴ کوبا ۱۶ هم و بوقوع ۱۹ همچنین نزدیک
است و روز چهارم ۱۴ انذار فصلست و قوت بر روز هفتم نزدیک
است و نیز قوی تر از روز چهارم ۱۴ انذار در صد روز نهم است پس
۱۱ هم بس بیشتر و نیز قوی تر از بیستم ۲۰ بر روز که باز که اندر روز
هفدهم ۱۷ است بر روز بیستم قوی تر از آنک روز چهارم و سوم و
بیستم ۱۴ است و اندر روز بیست و یکم بحران تمامتر باشد و بیستم ۱۴

زیان خورد ولیکن بقوت بحران آخر روز کمتر از قوت بحران روز بیستم
همچنانکه قوت بحران روز بیست و هشتم بسیار کمتر است از قوت روز
بیست و هفتم و روز سی و چهارم از روزهای بحران است و بحران او سو
قوی باشد لیکن بحران روز چهلم قویتر از روز او باشد و روزهایی که بعد از چهل
بسیار فروتر از این روزها است که یاد کرده آمده است چهارم است و روز
هفتم قویتر از این برابر روز سی و یکم و این روز نزدیک است به روز
پانکه در روز بحران باشد و این روز بیستم تا تمام چهار روز سیزده
روز است که در روز بحران باشد و آن بیست و چهارم است و بعد از سیوم
و بعد پنجم و بعد ششم و بعد هفتم و بعد نهم و یازدهم و
چهاردهم و هفدهم و بیستم و بیست و یکم و بیست و هشتم و بیست و نهم
باید دانست که بحرانها از جهت کتاب صعب است و قوی تا روز
چهاردهم است و از پس چهارده تا روز بیستم هم بدان نزدیک
است و روزها که از پس روز بیستم باشد قوت بحرانهای آن سست
باشد چندانکه کمتر می شود تا کامل است حساب روز بحران از این سخن آنست
که بحرانهای صعب تا روز بیستم باشد و از پس روز بیستم سست تر و ضعیف تر
باشد و بقراط آخر روزها که از پس چهل روز باشد هیچ روز را
از روزهای بحران نشمرده است جز روز شصتم و هشتادم و صد

بیستم از بهر آنکه قوت بحرانهای بسیار کافی باشد و بسیار روز باشد
که کمتر اتفاق افتد و باد هم در حرکت کمتر قوی باشد و این بحرانها ساخته
اند بابر ترتیب و قوت روز بحران بر جوانب [illegible] گمان رجوع کنانید
بعد از الله تعالی روز چهاردهم و این بحران کم [illegible] السته
واحد روز هفتم و این چنان باشد که اگر بحرانها در روز چهاردهم بود
اند بود باشد تمامی آن روز ششم باشد اگر بحرانها در صحت بود اند
تمامی بعضی بود روز سیوم بیمار باشد که بیمار بیمار و چندانکه بحرانات گرمی بود
اند روز بحران کنند چهارم روز بحران است و خبر دهنده است روز
روز ششم و بعضی روز ششم اندر این روز بحرانهای [illegible] باد رسیده اگر
اتفاق افتد که بحرانی [illegible] باشد با رنج و خطر باشد و [illegible] کنند روز هفتم
این روز ضد روز ششم است از بهر آنکه اندر وی بحرانها [illegible] و تمام
و صحیح باشد روز هشتم روز بحران است اگر بیمار در بحرانی کنند [illegible] باشند
روز نهم ٩ روز بحران است و بعضی روز سیوم ٣ [illegible] روز پنجم است و نیز خبر دهنده
است از روز یازدهم ١١ چنانکه روز چهارم خبر دهنده است از روز
هفتم و هفتم خبر دهنده از چهاردهم [illegible] است روز یازدهم ١١
و این روز [illegible] سیوم است و [illegible] خبر دهنده است از روز
چهاردهم ١۴ روز [illegible] ١٣ [illegible] روز [illegible] است روز بیستم

در صحت او معاینه است و نه از جمله بحران نیست که طبیب حکم بدان او
بحران کند و نه از جمله روزها نیست که در وی بحران باشد و در حساب هم
روز بحران است و در لیکن روز هفتم هیچ روز قوی‌تر از این روز نیست
روز پانزدهم اندرین روز بحران کم افتد و آنچه باشد بحران‌ها تمام باشد
روز شانزدهم چنین روز دهم و ششم است روز هفدهم روزی که
بحران نیست و حکم او چنین نیست که گفت و در بیستم دلیل خبر دهد روز هجدهم
اندرین روز بحران کمتر از آن باشد که بد بعد هم و آنچه باشد تمام نباشد
روز نوزدهم اندرین روز بحران کمتر باشد و اگر باشد نه نیکو روز
بستم روز بحران است از جمله نوزدهم بیست و یکم هیچ روز قوی‌تر از وی نیست
روز بیست و دوم روز بحران نیست مگر روز بیستم که نباشد اندرین روز
روز بیست و سوم این روز روز بحران نیست روز بیست و چهارم روز بحران
نیست روز بیست و پنجم روز بحران نیست و در بیستم هیچ روز نیکوتر
این روز نیست روز بیست و ششم روز بحران نیست روز بیست و هشتم روز بحران
نیست روز بیست و هفتم روز بحران است و روز بیست و نهم نیکوتر هیچ روز
نیکوتر این روز نیست روز بیست و نهم روز بحران نیست روز سی و یکم روز
بحران نیست و دیگر روز سی‌ام روز بحران نیست روز سی و یکم روز بحران نیست

و در روز سی و دوم روز بحران نیست روز سی و سیوم روز بحران است و در روز
سی و چهارم روز بحران نیست و اکثر پس از روز اربعین ضعیف تر از این باشد روز
سی و پنجم روز بحران نیست روز سی و ششم روز بحران است روز سی
و هفتم روز بحران نیست روز سی و هشتم روز بحران نیست روز سی و نهم روز
بحران نیست روز چهلم روز بحران است و بحرانی که پس از روز چهلم باشد
ضعیف بود چنانکه گفته ایم بحرانها بعضی جید و کامل است و بعضی جید کامل نه
است و بعضی ناقص است و بعضی بحرانها در چهار روز باشد و بعضی
در هفت روز و بعضی در بیست روز و بعضی بحرانها در چهل روز باشد
باز روز چهلم ... و از پس چهلم ... ضعیف ...
... روزها ... باشند و ... بحرانهای ...
... روزها ... و از پس ... ضعیف ...
بحرانها ... و از پس ... روز بحران
باز پس ... بحرانها ... روزها ... باشند
و ... بحران روز ... از ...
که در ... روزهای بحران باشد
... روز ... باشد و ... بحران ...

عدد ماه ها و سالها حسب عدد روزهای بیماریهای حاده باشند مثلاً اندر تب
ربع هفت ماه حسب هفت نوبت عدد باشد و روزهای بحران مانند روزهای بحران
بیماریهای مزمنه باهم برعکس روزهای بحران مانند روزهای بحران بیماری
های حاده باشد و اسد بیماریهای مزمنه برعکس هم و تاخیر بسیار رفتند هم چنانکه
اندر بحران بیماریهای حاده سوا افتند چنانکه اندر تب های گرم رسید گفتار
او گفته آمد

ایمپلاسٹرم

پانچ گرین مقدار میں آدھی گرین افیون رہتی ہے -)

تاثیر - اور فائدہ - اور خوراک - مرکب صابون کی گولی کے

مانند ہی -

لاتن	انگریزی
پلیلی سلی کامپازیٹی	کمپونڈ اسکوئیل پلز
ہندی	مرکب کندرے کی گولی

(اس کے بنانے کی ترکیب - کندر ایک ڈرام - سونٹھ دو ڈرام

صابون تین ڈرام - اشق دو ڈرام - یہ سب پیسکر مصری

کے شیرے کے ساتھ گولہ بنا دے - پھر اس میں سے پانچ پانچ گرین

کی گولی بنانا -)

تاثیر - کف نکالنے والی - اور مدرہی -

فائدہ — دمے — اور سردی کی کھانسی میں اور ڈیبیٹیس کے ساتھ

استسقی — اور جلندھر میں دیتے ہیں۔

خوراک — دو گولی سے چار گولی تک دن میں دو یا تین بار دینا۔

نام	انگریزی
پیپر لانگم اُم	لانگ پیپر
ہندی	پیپل

تاثیر — مفرح — بادی دفع کرنے والی — اور مقوی ہے۔

فائدہ — اجیرن کے ساتھ بادی ہووے تو — اور لقوی میں

دیتے ہیں۔

خوراک — پانچ گرین سے پچیس گرین تک دینا۔

پوست پر لگاتے ہیں۔

لاتن	انگریزی
انگوئنٹم ہیپس لکو آئی ڈی	ٹاراینٹ منٹ
انگوئنٹم ہیپس نیگرا ئی	اینٹ منٹ آف بلاک پچ
انگوئنٹم پیڈرس نیگرا ئی	اینٹ منٹ آف بلاک پیٹیر

تاثیر۔ اِن تینوں کے محرک۔ اور گھاؤ صاف کرنے والی ہے۔

فائدہ۔ نجس۔ اور رگت پتی کے زخموں پر۔ اور جلد بدن کی پرانی بیماریوں پر۔ اور گنج پر لگاتے ہیں۔

انگریزی	لاتن
	انگوئنٹم پلمبائی اسی ٹیٹس
لیڈ آئینٹ منٹ	انگوئنٹم پلمبائی کاربونیٹس

تاثیر۔ ان دونوں کی ملین ہے۔

فائدہ۔ آگ کے جلے ہوئے بدن۔ اور دردناک پھوڑے پر لگاتے ہیں۔

انگریزی	لاتن
کامپونڈ لڈ آئنٹ منٹ	انگوئنٹم پلمبائی کامپازیم

تاثیر۔ محرک ہے۔

فائدہ۔ سُند۔ اور مدت کے پھوڑوں پر لگاتے ہیں۔

لاتن	انگریزی
انگوئینٹم ٹیلمباٹی آیوڈیڈی	آیوڈیڈ آف لیڈ اینٹ منٹ

انگوئینٹم پوٹاسی ہیڈ رآیوڈیڈ سے لیس

ہیڈ رآیوڈیڈ آف پوٹاس اینٹ منٹ

تاثیر - اِن دونوں کی محرک ہی -

فائدہ - گلٹھی - اور گنڈمال کے پھوڑے - اور جوڑوں کے ورم پر لگاتے ہیں -

لاتن	انگریزی
انگوئینٹم ریسنی نوسم	ریزنس اینٹ منٹ
ہندی	رال کا مرہم

تاثیر۔ گھاو صاف کرنے والا ہے۔

فائدہ۔ پرانے۔ اور نجس۔ اور سُند پھوڑے پر صاف کرنے کے لیئے لگاتے ہیں۔

لاتن	انگریزی
انگنٹنٹم سیابنیوسی	یلڈ اینٹ منٹ
انگنٹنٹم سِم پلکس۔	سِمپل اینٹ منٹ

تاثیر۔ ملین کرنے والا ہے۔

فائدہ۔ پھوڑے خشکی پر آئے کے بعد واسطے بچاؤ ہوا وغیرہ کے لگاتے ہیں۔

لاتن

لاطن	انگریزی
انگینٹم سلفیورس	سلفر اینٹمنٹ

ہندی — گندک کا مرہم

انگینٹم سلفیورس کامپازٹم - کامپونڈ سلفر اینٹمنٹ

ہندی — مرکب گندک کا مرہم

تاثیر - ان دونوں کی محرک ہی -

فائدہ - سوکی - اور گیلی کھجلی - اور عارضی پھنسیوں پر یہہ مرہم خوب رگڑنا - اور گندک بھی کھلانا -

لاطن	انگریزی
انگینٹم ڈریٹرائی	ڈیٹ ہلیبورائینٹمنٹ

ہندی — گنگی کا مرہم

تاثیر اور فائدہ - اِس کا گندک کے مرہم کے مطابق ہے

لاتین	انگریزی
انگینٹم زِنسائی	زِنگ اینٹ منٹ

ہندی — جست کا مرہم

تاثیر - خشک کرنے والا - اور محرک ہے -

فائدہ - سوکی کھجلی - اور چیچک کی پھنسی کی رگڑ پر لگاتے ہیں

باب الباء

لاتین	انگریزی

بَالْسَامَمْ پیرُوِیَانَمْ — بَالْسَمْ آفْ پیرُو

ہندی — روغن پیرُو

تاثیر ـ مفرح ـ اور مقوی ـ اور کف نکالنے والا ہے

فائدہ ـ مدت کے دمے ـ اور کھانسی کو ـ اور لقوے اور بائی کی بیماری کو ـ اور سڑے بدبو کے زخم پر لگانے سے صاف کر کر درست کرتا ہے ـ

خوراک ـ دس قطرے سے آدھے ڈرام تک دن بھر میں دو یا تین بار کسی لعاب دار پانی میں دینا ـ

لاتن — انگریزی

بَالْسَامَمْ تُولُوٹِینَمْ — بَالْسَمْ آفْ ٹُولُو

روغن لوٹو — ہندی

تاثیر۔ اور فایدہ۔ اور خوراک۔ اِس کا روغن پیرو

کے مانند ہی۔

انگریزی	لاٹن
لِیوزْآف بِلادُونَا	اَ ٹْرَوپَا بِلّادُوْنا
سگ انگور کا پتّا	ہندی

تاثیر۔ زور آوری سے سُند کرنے والا۔ اور پسینا لانے

والا۔ اور مُدر ہی۔

فائدہ۔ مدت کے تپ لرزے۔ اور عصب کے درد میں

جو منُھ پر ہووے۔ اور لقوے۔ اور مرگی۔ اور ہبّے ڈبّے

اور ذکی

اور ترمری یعنے آثار وسنس بھی دیتے ہیں - اور اس کے پتّے کا
سفوف کر کر جس پھوڑے میں کہ درد زیادہ ہووے اُس پر
چھڑکے تو درد موقوف ہوتا ہی -

زیادہ مقدار کے کھانے سے زہر دار - اور نشہ بہت ہو کر غشا
اور دیوانے کے سر کا کرنا - اور پیاس بہت لگتی - اور جی متلاتا -
اور کچھ نگلے تو بہت مشکل سے نگلے جاتا - اور سر پھرتا - اور آنکھ
کی پتلی بڑھ جاتی - اور اندھیرا معلوم ہوتا - اور تمام بدن میں
تشنج ہو کر مرجاتا - اُتار اس کا پہلے خوب قے کروانا بعد سرکہ
اور پانی ملا کر پلانا - اور بھی دوا زہر دفع کرنے والی دینا -
خوراک - آدھے گرین سے دس گرین تک روز بروز زیادہ
کرنا - یا اس کا خیساندہ دو آونس ہر روز دینا -

(خیساندہ بنانے کی ترکیب - اِس کا پتا ایک اِسکروپل دَس آونس گرم پانی میں ڈالکر ٹھنڈا کر کے چھان لیوے)

انگریزی	لاتن
بِزمیوتھائی رِڑس ناٹِئی ٹِراس - رِڑس نائی ٹِریٹ آف بِسمِث	

تاثیر - مقوی - اور دافع تشنج ہے -

فائدہ - دردناک اجیرن میں دیتے ہیں -

خوراک - تین گرین سے دَس گرین تک دینا -

انگریزی	لاتن
بُوراکس	بُوراکس

سوہاگہ　　　　　　　　ہندی

تاثیر - استنجا لانے والا - اور گھاؤ صاف کرنے والا ہی

فائدہ - جب منھ میں گھاؤ اور گلا لال ہووے تب سوہاگے کی کُلّی کرنے سے فایدہ ہوتا ہی -

(کُلّی تیّار کرنے کا یہہ طور ہی کہ سُوہاگہ ایک اونس ڈیڑھ پینٹ پانی میں گلا کر دو آونس خالص شہد اُس میں ملاوے - اور اُس پانی سے کُلّی کرواوے -)

خوراک - سُوہاگہ آدھا ڈرام پانی میں ملا کر پلانے سے پیشاب زیادہ ہوتا ہی -

باب پ

انگریزی	لاتن
ڈیڈ پپی کیپ‌شیولز	پپیوز آلبم
سفید خشخاش کا پوست	ہندی

تاثیر ۔ اوپر لگانے سے درد موقوف ہے ۔ اور چمڑے کو نرم کرتا ہی

فائدہ ۔ درد اور ورم ۔ اور پھوڑے کو اس سے سینکتے اور

دھوتے ہیں ۔ سینکنے کے واسطے جوشاندہ بنانے کی ترکیب

سفید پوست کوٹا ہوا چار اونس ۔ چار پونڈ پانی میں

پکاوے ۔ جب دو پونڈ رہجاوے تب

اتار کر سینکے ۔

انگریزی	لاتن

۱۰۲ بلی

پِلیُولِی آلوئیز	آلوائِک پِلز
ہندی	ایلوے کی گولی

(گولی بنانے کی ترکیب – ایلوا ایک ڈرام – صابون ایک ڈرام دونوں کو پیس کر ایک گولہ بنا دے پھر اُس میں سے پانچ پانچ گرین کی گولیاں بنانا)

لاٹن	انگریزی
پِلیُولِی آلوئیز کامپازٹی	کمپونڈ آلوائک پلز
ہندی	مرکب ایلوے کی گولی

(گولی بنانے کی ترکیب – ایلوا ایک آونس ایکسٹراکٹ جنشن آدھا آونس کیاروی آئیل چالیس قطرے شکر کا شیرہ

موافق گولہ بنانے کے لیوے پھر اس میں سے پانچ پانچ گرین

کی گولیاں بنانا۔

لاتین	انگریزی
پِلیُلی آلُو بیئنز کُم زِنجبری	پلز آف آلو زاینڈ جنجر

ہندی

ایلوے اور سونٹھ کی گولی

گولی بنانے کی ترکیب۔ ایلوا ایک آونس۔ سفوف سونٹھ کا

ایک ڈرام۔ صابون آدھا آونس۔ پُدینے کا تیل آدھا ڈرام

یہ سب کو پیس کر ایک گولہ بنا وے۔ پھر اس میں سے پانچ

پانچ گرین کی گولیاں بنانا۔

تاثیر۔ اِن تینوں گولوں کی گرم۔ اور جلاب لانے والی ہے

فائدہ۔ ہمیشہ قبضیت رہنے تو دیتے ہیں۔

خوراک۔ اِن گولیوں سے دو یا تین یا چار تک دینا۔

لاتن	انگریزی
پلیلی آلو ئیز کم مرّا	پلز آف آلو ز اینڈ مرّ
ہندی	ایلوے اور ہیرابول کی گولی

(گولی بنانے کی ترکیب۔ ایلوا دو آونس۔ زعفران ایک آونس ہیرابول ایک آونس یہ سب پیسکر شکر کے شیرے میں ایک گولہ بنا دے پھر اس میں سے پانچ پانچ گرین کی گولیاں بنانا)۔

تاثیر۔ جلاب آور۔ اور حیض کُشا ہے۔

فائدہ - عورت کے سوکہ یعنے کلوروسیس میں - اور حالتِ خشکی

اور اجیرن میں دیتے ہیں -

خوراک - اِن گولیوں سے دو یا تین یا چار تک سوتے وقت دینا -

انگریزی	لاتین
پلز آف آلوز اینڈ آسفیٹڈا	پلیلی آلو ئیز کم آسفیٹڈا

ہندی - ایلوے اور ہینگ کی گولی

(اِس کے بنانے کی ترکیب - ایلوا ایک ڈرام گلقند ایک ڈرام ہینگ ایک ڈرام صابون ایک ڈرام یہہ سب پیسکر اِس سے پانچ پانچ گرین کی گولیاں بناوے)

تاثیر - جلاب آور - اور مقوی معدہ ہے -

ٹنکٹیورا کا سٹور سے آئی اسوئی ایاٹا۔ کامپونڈ ٹنکچر آف کیا سٹار

تاثیر۔ ان دونوں کی مقوی ۔ اور دافع تشنج ہے۔

فائدہ ۔ آسیب ۔ اور عصبی بیماریوں ۔ اور معدے کی کمزوری

اور بادگولے میں دیتے ہیں۔

خوراک ۔ آدھے ڈرام سے دو ڈرام تک دینا۔

انگریزی	لاٹن
ٹنچر آف کیا ٹیکیو	ٹنکٹیورا کیا ٹیکیو
ٹنچر آف کی نو	ٹنکٹیورا کی نو

تاثیر۔ قابض ہے۔

فائدہ ۔ ناتوانی ۔ اور مدت کی پیچش ۔ اور جریان شکم ۔ اور

عورت کے بگراپی دیتے ہیں۔

خوراک ۔ ایک ڈرام سے دو ڈرام تک کسی کڑوے خیساندے

کے ساتھ جیسا کچرائیتے کے خیساندے میں دینا۔

انگریزی	لاٹن
ٹنکچُور آف سِنکونا	ٹنکچُورا سِنکونی

ٹنکچُورا سِنکونی کاامپاز ٹا ۔ کمپونڈ ٹنچر آف سِنکونا یعنے ٹنچر آف بارک

تاثیر ۔ اِن دونوں کی مقوی ۔ اور تپ دفع کرنے والی ۔

اور مقوی معدہ ہے۔

فائدہ ۔ سِنکونی کے باب میں دریافت کیا جائیگا۔

خوراک ۔ ایک ڈرام سے تین ڈرام تک دینا۔

لاتین	انگریزی
ٹنکٹیورا اسٹنکوئے اموٹی اکا	اموٹی اینڈ ٹنکچر آف نارک

تاثیر۔ مقوی۔ اور مقوی معدہ ہے۔

فایدہ۔ اجیرن میں جو ترشی کے ساتھ ہووے۔ اور ناتوانی میں دیتے ہیں۔

خوراک۔ آدھے ڈرام سے ڈیڑھ ڈرام تک دینا۔

لاٹن	انگریزی
ٹنکٹیورا کا لمباہی	ٹنکیٹور آف کالمبکہ
ٹنکٹیورا کالمباہی کامپازیٹا	کمپونڈ ٹنچر آف کالمبکہ

تاثیر۔ اِن دونوں کی مُسند کرنے والی۔ اور مدر بول اور صلاب

اور ہے۔

فایدہ۔ نقرس۔ اور بائی۔ اور گٹھیا بائی۔ اور استسقی

اور ملند مرض بہتے ہیں۔

خوراک۔ دس قطرے سے ڈیڑھ ڈرام تک دینا۔

انگریزی	لاٹن
ٹنکچر آف کولچی کم	ٹنکچورا کولچی سیمی نس

تاثیر۔ اور فایدہ۔ ایکسٹراکٹ آف کولچیکم کے باب میں

دریافت کیا جاوے گا۔

خوراک۔ دس قطرے سے روز بروز زیادہ کر کے آدھے ڈرام تک دینا

لاٹن	انگریزی
ٹنکچیور کوبی بے	ٹنکچیور آف کیوبیبس

تاثیر۔ گرم۔ اور جلاب آور۔ اور ستنجا لانے والا ہے۔

فایدہ۔ سوزاک میں دینتے ہیں۔

خوراک۔ آدھے ڈرام سے ایک ڈرام تک دینا۔

لاٹن	انگریزی
ٹنکچیورا ڈیجی ٹالس	ٹنکچیور آف فاکس گلو

تاثیر۔ اور فائدہ۔ ڈیجی ٹالس فولیا کے باب میں دریافت کیا جاویگا۔

خوراک۔ دس قطرے سے روز بروز زیادہ کر کے چالیس قطرے تک دینا۔

انگریزی	لاطن

ٹنکٹیورا فرائی اموینو کلوریڈائی - ٹنکٹیور آف اموینی کلوریڈ آف ایرن

تاثیر - اور فایدہ فرائی اموینی کلوریڈم کے باب میں دریافت کیا جاویگا -

خوراک - ایک ڈرام سے تین ڈرام تک دینا -

انگریزی	لاطن

ٹنکٹیورا فرائی سسکی کلوریڈائی - میوریٹ انڈ ٹنچر آف ایرن

تاثیر - مقوی - اور دافع تشنج - اور لہو بند کرنے والا ہی

فایدہ - گنڈمال - اور اجیرن میں جب معدہ ناقوت رہے تو

یہہ دوا دینا بہت مفید ہی - اور بھی حبس البول -

اور مدت کے پرے میں دیتے ہیں - اور خون بند کرنے کے

لیئے زخم پر لگاتے ہیں -

خوراک - گنڈمال - اور اجیرن میں دس قطرے سے

روز بروز زیادہ کر کر تیس قطرے تک دو آونس پانی میں دینا

اور حبس البول میں پانچ یا چھے قطرے ہر دس یا پندرہ لحظے میں

پلاتے جانا - جب تک کہ جی متلاوے -

لاٹن	انگریزی
ٹنکٹیورا گیالِ بِنِیائی	ٹنکیٹور آف گیالِ بِنیم

تاثیر - مفرح - اور دافع تشنج ہی -

فائدہ - آسیب - اور باد گولے - اور مدت کے دقے میں دیتے ہیں -

خوراک - ایک ڈرام سے تین ڈرام تک دینا -

لاطن	انگریزی
ٹنکچورا گیالی	ٹنکچور آف گالس

تاثیر - قابض ہے -

فایدہ - رودے - اور مثانے کے اخراج خون - اور مدت کی جریان شکم - اور پیچش میں دیتے ہیں -

خوراک - ایک ڈرام سے دو ڈرام تک دینا -

لاطن	انگریزی
ٹنکچورا گوائی سینی آئی	ٹنکچور آف گوایکم

تاثیر - مفرح - اور پسینا لانے والا - اور ملایم جلاب اور باہی

فایدہ - بائی - اور گٹھیا بائی میں دیتے ہیں -

خوراک

خوراک - ایک ڈرام سے تین ڈرام تک کسی لعاب دار پانی کے ساتھ ملا کر دینا -

انگریزی	لاٹن
کمپونڈ ٹنچر آف گوایکم	ٹنکچورا گوآئی سی کامپائزٹا

تاثیر - مفرح - اور پسینا لانے والا - اور دافع تشنج ہی

فایدہ - مدت کی بائی - اور گٹھیہ بائی میں دینے سے بہت مفید ہی -

خوراک - آدھے ڈرام سے ایک ڈرام تک دودھ یا کسی لعاب دار پانی میں دینا -

انگریزی	لاٹن

لاٹن	انگریزی
ٹنکچورا ہیلیبورائی	ٹنکچور آف ہیلیبورز

تاثیر ۔ بدن شدہ ہارنے والا ۔ اور حیض کشا ۔ اور جلاب آور ہے

فائدہ ۔ موٹی عورتوں کو جب حیض بند ہو جاتا ہے تو دیتے ہیں ۔ اور جلد کی پھنسیوں میں بھی دیا جاتا ہے ۔

خوراک ۔ آدھے ڈرام سے ایک ڈرام تک پانی کے ساتھ دن میں دو بار دینا ۔

لاٹن	انگریزی
ٹنکچورا ہیوسی آمائی	ٹنکچور آف ہن بین

تاثیر ۔ نشہ کرنے والا ۔ اور درد موقوف کرنے والا ہے ۔

فائدہ ۔ یہہ دوا افیون کے بدلے میں دیئے جاتی ہے ۔ لیکن پیٹ میں قبض نہیں کرتی ۔ اور دماغ کو درد نہیں دیتی ہے ۔

خوراک - تیس قطرے سے دو ڈرام تک دینا -

انگریزی	لاٹن
ٹنکچور آف ایوڈین	ٹنکٹیورا ایوڈینی آئی
کمپونڈ ٹنچر آف ایوڈین	ٹنکٹیورا ایوڈینی آئی کامپازٹا

تاثیر - اور فائدہ - اِن دونوں کا ایوڈینم کے مانند ہی -

خوراک - ٹنکٹیورا ایوڈینی آئی کا بیس قطرے سے پالیس قطرے تک -

خوراک - ٹنکٹیورا ایوڈینی آئی کامپازٹا کا دس قطرے سے تیس قطرے تک مصری کے شیرے اور پانی میں ملا کر دنعہ تین بار دینا -

انگریزی	لاٹن

ٹنکٹیور اجالاپی	ٹنکٹیور آف جالپ

تاثیر - جلاب آور ہی -

فایدہ - دوسرے جلابوں کے ساتھ ملاکر دیتے ہیں -

خوراک - ایک ڈرام سے چار ڈرام تک دینا -

لاٹن	انگریزی
ٹنکٹیور الونڈلی کامپارٹا	کمپونڈ ٹنچر آف لونڈر

تاثیر - مفرح ہی -

فایدہ - غش - اور مدت کی ناتوانی میں دیتے ہیں -

خوراک - تیس قطرے سے ایک ڈرام تک دینا -

لاٹن

لاٹن	انگریزی
ٹنکچورا لوبی لیئے	ٹنکچور آف لوبی لیا
ٹنکچورا لوبی لیئے اتھیریا	اتھیریل ٹنکچر آف لوبی لیا

تاثیر۔ ان دونوں کی مقی۔ اور جلاب آور۔ اور کف نکالنے والی۔ اور دافع تشنج ہی۔

فایدہ۔ اکڑاہٹ کے دمے۔ اور بچوں کے سوکے۔ اور ہیپنے ڈبے کی کھانسی میں دیتے ہیں۔

خوراک۔ بیس قطرے سے ایک ڈرام تک دینا۔

لاٹن	انگریزی
ٹنکچورا کپسیلاسی	ٹنکچور آف کاپسی

تاثیر۔ مقوی۔ اور درد موقوف کرنے والا ہے۔

فایدہ۔ نقرس۔ اور بائی میں دیتے ہیں۔

خوراک۔ آدھے ڈرام سے تین ڈرام تک دینا۔

انگریزی	لاٹن
ٹنکچر آف مسک	ٹنکٹورا ماسکاٹی
عرق مشک	ہندی

تاثیر۔ اور فایدہ۔ ماسکس کے باب میں دریافت ہوگا۔

خوراک۔ ایک ڈرام سے دیڑھ ڈرام تک دینا۔

انگریزی	لاٹن

ٹنکچر امریکی — ٹنکچور آف مر

تاثیر۔ مقوی۔ اور امعا کا سُدّہ کھول لینے والا۔ اور دافع عفونت اور گھاؤ صاف کرنے والا ہی۔

فائدہ۔ جس مرضونمیں گم مرد دیتے ہیں۔ اُس مرضونمیں یہہ دوا بھی دیئے جاتی ہی۔ لیکن اوپر لگانے کے کام آتی ہی۔ اور گلاب کے خیساندے۔ اور تیزاب کے ساتھہ ملا کر غرغرے کو دیتے ہیں۔ جب مسوڑا زخم ہوجاتا ہی۔ اور گھاؤ صاف کرنے کے لیئے لگاتے ہیں۔

خوراک۔ آدھے ڈرام سے ایک ڈرام تک دینا۔

لاڈن — انگریزی

ٹنکچر نیوس منس وامی سی | ٹنکچر آف نکس وامیکا

کچلے کا عرق

(اس کے بنانے کی ترکیب - کچلے کی کٹنی دو آونس رکٹیفائیڈ اسپرٹ

آٹھ آونس ڈالکر سات دن بھگاوے بعدہ چھان لیوے)

تاثیر - مقوی - اور مفرح ہے -

فائدہ - اجیرن - اور نقرس - اور گٹھیا بائی میں - لیکن

خصوص فالج میں دیتے ہیں -

خوراک - پانچ قطرے سے بیس قطرے تک دینا -

لاٹن	انگریزی
ٹنکچوراوپی آئی	ٹنکچر آف اوپیم

فایدہ - اجیرن - اور روے کی ناتوانی - اور باد گولے -

اور جریان شکم - اور ضعیفوں کی قبضیت ہیں - اور سبز مزاج

والوں کو دیتے ہیں -

خوراک - ایک ڈرام سے دو ڈرام تک تقویت معدے کے

لیئے چار ڈرام سے ایک آونس تک جلاب کے لیئے دینا -

لاٹن	انگریزی
ٹنکٹیورا سلی	ٹنکٹیور آف اسکوئیل
ہندی	جنگلی پیاز کا عرق

تاثیر - اور فایدہ - جنگلی پیاز کے باب میں معلوم ہوگا -

خوراک - دس قطرے سے ایک ڈرام تک بادام کے دودھ

کسی لعاب دار پانی میں دینا۔

لاٹن	انگریزی
ٹنکٹیورا سنے کا مپاز ٹا	کمپونڈ ٹنچر آف سنا
ہندی	مرکب عرق سنا

تاثیر۔ مقوی معدہ۔ اور بادی دفع کرنے والا۔ اور جلاب اور ہی۔

فایدہ۔ بادگولے میں۔ اور جلاب ہونے کے واسطے دیتے ہیں۔

خوراک۔ ایک ڈرام سے دو ڈرام تک یہہ دوا سنا کے خیساندے میں ملا کر دینے سے بہت مفید ہی۔

لاٹن	انگریزی

ٹنکچر ہیوسی آماٹی - چھ یا آٹھ قطرہ

یہ سب ملا کر ایک دفع دینا - پھر اسی موافق دن بہن تین

بار دیتے جانا - اور پیٹ نرم کرنے کے لیئے کامپونڈ روبرب

یا آلوانگ پلز ہر رات یا دوسری رات دسکار موافق

دینا - اور غذا بیمار کو نرم مثل اوگرہ پینچ دودھ وغیرہ

دینا - اور گوشت اور سخت چیزون سے پرہیز کروانا -

ڈیاریا یعنے جریانِ شکم

جریانِ شکم ایسا شروع ہوتا ہی کہ لحظہ بلحظہ پیٹ چلتا

اور مروڑ بہت معلوم ہوتا - ہر دست کے آگے پیٹ گڑگڑاتا

اور ہوا سے پیٹ پھولا رہتا - اور پیڑو مین بوجھ معلوم

ہوتا۔ جب دست ہوئے تب تھوڑا اور ہوجا اتر جاتا ہی

لیکن دست ہونے کے اگے یہہ علامت پھر شروع ہوتی

ہی۔ اور بیمار سُست رہتا۔ جی متلاتا۔ اور قی ہوتے

اور پیٹ میں درد۔ اور دبانے سے زیادہ ہوتا۔ اور چہرہ

پھیکا پڑ جاتا۔ اور کبھی لال معلوم ہوتا۔ پیاس لگتی۔

مُنھہ سوکھہ جاتا۔ جیب میلی اور بہت لال معلوم ہوتی۔

چمڑا سوکھا رہتا۔ یہہ بیماری چند روز رہے تو وہ آدمی

بہت کم زور اور لاغر ہوجاتا ہی۔

سبب۔ یہہ بیماری پسینا بند ہونے سے ہوتی ہی

جیسا کہ اگر گرم بدن کو کچھہ سردی لگی تو پسینا سوکھہ جاتا

یا کھانا ہضم نہوا تو۔ یا بدہضمی کی چیز کھائے تو۔ یا کھٹا میوہ

کھائے تو - یا معدے میں ترشی ہونے سے - یا ابتدا کی

قبضیت سے - یا پیٹ میں کیچوے ہونے سے - یا روہ کے

کے اندر کا پردہ یعنے آوٗن کی جھلّی میں لہو جمع ہونے سے -

علاج - یہہ بیماری کا علاج ایسا ہی -

کہ جس سبب کی بیماری ہو اُس کے موافق علاج کرنا -

اور بیمار کی عمر کے موافق - جب یہہ بیماری سردی کا سے شروع

ہوے تو جیب سفید بدن گرم - اور علامت تپ کی ہتی

اُس وقت پسینا نکلنے کی یہہ دوائین دینا - جیسا کہ

نسخہ پلوِرِس جیکو بائی - چار گرین

ھیڈرارجرآئی کلورڈائی - تین گرین

پلبلی اساپونس کا پیازتی - تین گرین

یہہ سب ملا کر دو گولی بنا کر دینا - یا یہہ دوا

نسخہ ہیڈرارجرائی کلوریڈائی - چار گرین

پلورِنس ایپکیا کیو آنے کا مپاونڈ - آٹھہ یا دس گرین

یہہ سب ملا کر سوتے وقت دینا - اور صبح کو ایک آونس ارنڈی کا

تیل پلانا - اِس کے بعد یہہ دوا دینا -

نسخہ میٹورے آگمِنڈلی - چار آونس

ٹنکٹیورے او پی آئی - بیس قطرے

یہہ سب ملا کر اِس میں سے دو بڑے چمچے ہر چوتھے ساعت

یعنے چوتھے گھنٹے کو پلانا - اور جسوقت کہ نبض پر خون

اور پیٹ میں درد اور دبانے سے زیادہ ہووے تو اُس

وقت معلوم کرنا - کہ رودے کے اندر کے پردے میں یعنے

آوٗن کی جھلّی مین کم و بیش جلن پیدا ہوئی ہی۔ تب
پیٹ پر جونک لگانا۔ اور گرم پانی سے سینکھنا۔ اور
پاؤن گرم پانی مین رکھنا۔ اور بیمار کو رات کے وقت
ھیڈرار جرائی کم کر تین یا پانچ گرین کھلانا۔ اور صُبح کو
ارنڈی کا تیل چھے ڈرام یا ایک آونس پلا دینا۔ اور بیمار کو
کوئی ثقیل چیز کھانے کو نہ دینا۔ گرم غذا پینچ سے کھلانا۔
اگر بیماری کھانا ہضم نہونے سے یا بدہضمی کی چیز کھانے سے
یا کھٹا میوہ کھانے سے۔ یا معدے مین ترشی ہونے
سے ہووے تو تب ضرور ہی کہ قی کروانا۔ اور
بعدہ جُلاب دینا۔ جیساکہ تنیخر آف روبرب آدھا اونس
یا ارنڈی کا تیل ایک آونس۔ اگر اِس جُلاب سے پیٹ

چلنا موقوف نہ ہوا تو۔ اُسوقت بیہہ دوا دینا۔

نسخہ سٹیورے کریٹے ۔ ایک آونس

کیفکٹبونس آر ڈ ماتی سے ۔ ایک اسکروپل

ٹنکٹیورے سنے موماتی ایک ڈرام

ٹنکٹیورے اوپی آئی ۔ چار قطرے

یہہ سب ملاکر ہر پانچوین یا چھٹوین گھنٹے کو پلانا۔ اِسی وزن سے دینا۔

اگر بچون کو یہہ بیماری پیدا ہوئی ہی تو یہہ سب ہی کہ اکثر معدے مین ترشی ہونے سے ۔ یا بدہضمی کی چیز کھانے سے یا پیٹ مین کیچوے ہونے سے اُسوقت بچونکو قی کروانا۔ بعدہ

هیڈرار جرائی کم کرٹیا ایک یا دو گرین رات کو سوتے وقت کھلانا

اور صبح کو انڈیکا تیل موافق عمر بچے کے پلانا۔ اگر کیچوے ہونے

سے پیٹ چلا تو اسوقت لازم ہے کہ کیچوے مارنے والی دوا دینا

اور بچون کو دانت نکلنے کے واسطے پیٹ چلے تو مسوڑے موافق ترکیب کے

چیرنا۔

جسوقت یہہ بیماری روڈے کے اندر کا پردہ یعنے آون کی جھلیین

لہو جمع ہونے سے ہوتی ہے۔ اور پیٹ دبانے سے درد زیادہ

ہوتا ہی تو اسوقت پیٹ پر جونک لگانا۔ اور گرم پانی سے

سینکہنا۔ اور کوئی نرم جلاب دینا۔ اگر پیٹ مین مروڑ زیادہ

ہووے تو لنشا سینے کا حقنہ لازم علا ہوا کرنا۔ اگر اس علاج سے اچھا

نہین ہوا تو پیٹ پر رائی کا ضماد لگانا یا آبلہ پیٹ پر بنانا۔

اگر یہہ سب علاجون سے بیماری کو فایدہ نہوا اور مدت کی بیماری

ہو گئی یا ضعیفی میں یہہ بیماری ہوئی ہے تو اُسوقت زوردار
دوا قبض کرنے کی دینا - جیسا کہ

نسخہ اِنفیوزائی کیا ٹکیو کا میازتائی - سات ڈرام
ٹنکٹیورے اوپی آئی - سات قطرے
سِرَپ آئی پاپاوِرِس - ایک ڈرام
یہہ سب ملا کر پلانا - پہر پہر چھے چھے گھڑی کو اِسی وزن
سے دینا - یا یہہ دوا دینا - جیسا کہ

نسخہ پلُمبِرِس کائے نو کا میبازتائی - دس گرین
اکوِے سِنے موماہی - ایک آونس
سِرَپ آئی زِنجبیرِس - ایک ڈرام
یہہ سب ملا کر پلانا - پھر دِن میں تین بار اِسی وزن سے دینا

یا یہہ دوا دینا ۔ جیسا کہ

نسخہ ڈیکاک ٹاہی گرینے ٹاہی ۔ چھے ڈرام

لکوریس کیپال سینس ۔ چار ڈرام

ٹنکیٹورسے اوپی آئی ۔ چھے قطرے

ٹنکیٹورسے سنیے مو ماہی کامپاز ٹاہی ۔ ایک ڈرام

یہہ سب ملا کر دینا ۔ پھر اسی وزن سے دن مین تین بار دیئے

جانا ۔ یا یہہ دوا دینا ۔ جیسا کہ

نسخہ کوپرہی سلفیٹس ۔ پاؤ یا آدہا گرین

پلوریس اوپی آئی ۔ آدہا گرین یا ایک گرین

ان دونون کو ملا کر ہر تیسرے یا چوتھے گھنٹے کو اسی وزن سے

دیئے جانا یہہ دوا اور کے سب دوائیون سے اچھی زبردست ہی

دسنتری یعنے پیچش

یہہ بیماری پہلے ٹھنڈ اور لرزے سے شروع ہوتی ہے۔ اور
تپ بھی آتی ہے۔ لیکن کبھی آتی کبھی نہیں آتی پہلے پیٹ
قبض کرتا اور ہوا سے پیٹ پھول جاتا۔ مروڑ بہت
درد سے۔ اور دبانے سے درد زیادہ ہوتا۔ وہ بیمار کو
پائخانہ لحظہ بلحظہ ہوتا ہاتھ پاؤں کھینچے اشتہا بالکل نہیں
ہوتی جی متلاتا۔ اور قے ہوتے جیبھ کے اوپر میل رہتا۔ اور
آنتوں بازو لال ہوجاتی۔ اور نبض جلدی مارتی۔ اور پائخانے
میں آؤں گرتی۔ اور کبھی آؤں لہو ملی ہوئی گرتی۔ کبھی خالی
لہو اور پیپ ملا ہوا آتا۔ چھوٹی بڑی انتڑی میں ہونے کے سبب
پیپ اور لہو گرتا۔ اور وہ بیمار نہایت کمزور اور لاغر ہوجاتا

سبب - پیچس ...

سردی سے بند ہو جانے سے - یا محنت زیادہ کرنے سے - یا دھوپ

کھانے سے - یا شراب زیادہ پینے سے - یا غلیظ اسٹری ہوئی چیز

کھانے سے -

علاج - اگر پیٹ مین درد شدّت سے ہووے تو - اور نبض

زور سے مارتی ہی تو فصد لینا - بیمار کی قوت کے موافق - اور

پیٹ پر درد کی جاے بارہ یا سولہ جونک لگانا - بعدہ گرم پانی سے

سینکنا - اگر بدن مین تپ رہنے - اور پیٹ مین درد ہووے

اور آدن لہو پاخانے سے آتا ہووے تو ایک یا دو روز درمیان

مین جونک لگاتے جانا - اور بعد لگانے جونک کے دو

گھڑی کے بعد بیمار کو ہر روز گرم حمام مین بٹھانا - اور بعد فصد کے

ے ہوئے پر

نسخہ پلورس ایپکیا کیو آنے - پانچ گرین

پلورس اکمٹیئے - چھے گرین

ھیڈرارجرائی کم کریٹیا - دو گرین

یہہ سب ملا کر دن مین تین یا چار بار دینا - یا

نسخہ پلورس ایپکیا کیو آنے - چھے گرین

ایکسٹرا کٹا ہی جنشیانائی - چار گرین

پلیلی ھیڈرارجرائی - چھے گرین

افیون - ڈیڑھ گرین

یہہ سب ملا کر چھے گولیان بنا کر دن مین تین وقت دینا اور

ہیموفرنج

اُسی وقت ملایم حقنہ کرنے دینا۔ اور بیمار کو غذا نرم ہلکی
سے چھے یا آٹھ گھنٹے کے تفاوت سے دینا۔ اگر بیمار کو پیاس
لگے تو انفیوژن کیا ماسیل ٹھنڈا کر کر ایک وین گلاس بھر
ہر دوسرے یا تیسرے گھنٹے کو پلانا۔ اگر ان دواؤں سے بیمار کو
فایدہ ہوا تو پیٹ پر آبلہ بنانا۔ مگر اس وقت گھبلن کی نشانی ہووے
تو۔ اگر ہووے تو ہرگز آبلہ نہ بنانا۔ اور رات کو سوتے وقت
دس یا پندرہ گرین پلورس اپیکا کیوآنہ کامپاونڈی دینا۔
اگر مروڑ زیادہ شدت سے ہووے تو اُس وقت ایک
ڈرام لاڈنم۔ اور دو آونس ٹھنڈا پانی ملا کر حقنہ کرنا۔
پھر اگر فقط لہو گرتا ہی تو۔

نسخہ پلمبائی اسی ٹیٹس۔ چھے گرین

اوپی آئی — دو گرین

یہہ دونوں ملاکر تین گولیاں بنانا - ہر دو گھنٹے یا تین گھنٹے کو دینا
جب یہہ بیماری کی مدت کی شکل ہووے اور
پیٹ میں درد دبانے سے ہوتا ہے تو پیٹ پر چند جونک
لگانا - اور گرم پانی سے سینکنا - اور اگر پیٹ میں درد
دبانے سے ہو تو اوس وقت پیٹ پر آبلہ بنانا - اور یہہ دوا
دینا - جیساکہ .

نسخہ سلفر سبلیمٹم — ایک ڈرام
میوسیلیج اکیشیئے — آدہا اونس
اکوے سنے موما ئی — ایک اونس

یہہ سب ملاکر ہر صبح کو دینا - اور دو گولی دن میں تین بار

بار دینا۔ پھر اُسی وقت گولی کے ساتھ یہہ دوا ایک دین گلاس

کے موافق پلانا۔ جیسا کہ

نسخہ اِنفیوزائی اِپیکیا کیو آنے - ایک آونس

انفیوزائی جنشیانے کامپاز تائی - پانچ آونس

مِسٹیورے کیا مفورے - پانچ آونس

ٹنکیٹیورے کیارڈمومائی کامپازِٹائی - دو ڈرام

اگر اِس علاج سے بیماری کو فائدہ نہوا تو اُسوقت یہہ دوا

دینا۔ جیسا کہ

نسخہ اِکیو پرائی سلفیٹس - ڈیڑھ گرین

پلوِرِس اوپی آئی - ایک گرین

یہہ دونوں ملا کر دن میں دو یا تین وقت دینا۔

اگر یہہ بیماری جگر کی مدت کی بیماری سے علاقہ رکھے تو اُسوقت سیدھے پہلو میں جونک لگانا۔ اور آبلہ بنانا۔ اور جسطرح سے کہ مدت کی جگر کی جلن کا علاج کرتے ہین اُسی موافق کرنا۔ کسواسطے یہہ بیماری اُسی سے مشابہت رکھتی ہے اور مدت کی پیچش کا علاج بھی درمیان مین کرتے جانا۔ اور یہہ بات ضروری ہے کہ بیمار کو کچھہ ہرج ندینا۔ اور غذا نرم کھلانا۔ اور پوشش وغیرہ سے گرم رکھنا۔

کالیرا یعنے ہیضے کی بیماری

یہہ بیماری اکثر رات کو دو گھنٹے سے پانچ گھنٹے تک دفعتاً شروع ہوتی ہے۔ پہلے معدے قدرے دست ہوتے۔ اور جی بھی متلاتا

پیت قبض کرنے کی دوا جلدی دینا - جب یہہ بیماری کی ذات

کی علامت شروع ہوتی ہی تب شراب برانڈی کی لاڈنم کے

ساتھ یا دو گرین افیم - تی مست بند ہونے کو دینا - اگر بدن

بیمار کا ٹھنڈا پڑجاوے - اور نبض باریک معلوم ہووے

اور پیاس زیادہ لگے تو اوپر دیئے ہوئی دوا موقوف کرنا - کیونکہ

بیمار کو نشہ ہوکر بہت بیہوشی ہوگا - اور کچھہ فائدہ نہین کرتا - اور

اس حالتون مین ایک ڈرام لیکرامونیا یا دو ڈرام اسپرٹ امونیا

ارومائیکس - اڑہائی آونس پانی مین ہر ایک گھنٹے یا دوسرے

گھنٹے کو دینا - پھر اس درمیان مین لال مرچ کا خاندہ (اسکے

بنانے کی ترکیب لال مرچ دو ڈرام - جوش دیا ہوا پانی بارہ

آونس) ایک بڑا چمچا بھر ہر آدھے گھنٹے کو دینا -

اور بدن کو بہت گرم رکھنا - کسی پنبہ دار یا بالوں کے کپڑے سے

یا بدن کو سینکنا انیٹھ وغیرہ سے - اور بھی معدے اور پیٹھ

اور ران اور تلوے وغیرہ پر رائی کا ضماد کرنا - اور کھینچا

دب نے کے واسطے کیا مغریا ترپن تین لینی منت خوب ملنا -

جہاں کھجلاہٹ ہووے - اگر بیمار پانی پینے کے واسطے بہت

تڑپے تو کالی مرچ یا سونٹھ کا خساندہ - (اسکے بنانے کی ترکیب

یہہ ہی کہ ایک یا دو ڈرام کالی مرچ یا سونٹھ اور بارہ آونس

جوش دیا ہوا پانی ملاکر) ہر ہر آدھے گھنٹے کو ایک وین گلاس

گرم یا ٹھنڈا موافق خواہش بیمار کے دینا - اور اسکو بہت

پینے نہ دینا - کس واسطے کہ زیادہ دینا بیمار کو نقصان ہی

اگر بدن کے سطحہ پر پسینا بہت نکلے تو گرم کر بالون کے کپڑے سے

سو کھے تک پونچھنا - اور جب بارہ گھنٹے تک اس بیماری سے

گذر جاویں - اور کچھ صحت ہووے اُسوقت کوئی جلاب

نرم دینا - کہ دو چار دست ہوکر پیٹ کی غلاظت نکل جاوے جیسا کہ

نسخہ پلیلی ہیڈراجرائی - پانچ گرین

ایکسٹراکٹ ہی کالوسینتھس کا مبازنا ہی - چھے گرین

بعد دو نون ملا کر دو گولیان بنا کر دینا - پھر چھے یا آٹھ گھڑی

کے بعد آدھا آونس ارنڈی کا تیل پلانا - پھر اس بیماری کے

بعد کبھو ایسا ہوتا ہی کہ چھتیس یا اڑتالیس گھڑی کے بعد

تپ چڑھتی ہی اور اگر سر کی یا پھیپے کی - یا کلیجے کی

بیماری ہووے تو اُسوقت علاج برابر کرنا - جیسا کہ سر کا

یا پھیپے کا یا کلیجے کا اور تپ کا کرتے ہین وہ علاج کرنا -

کالی کا یعنے قولنج

اسکے تین قسم ہین - قسم اول بادگولہ - قسم دویم جو صفرے سے پیدا ہوتا ہے - قسم سیوم شیشے کی خاک کھانے یا لگانے سے

علامت - یہہ بیماری ایسی شروع ہوتی ہی کہ پیٹ مین درد شدت سے ہوتا - ناف اندر کھینچے جاتی پیٹ مین مروڑی معلوم ہوتی - پھر مروڑی باری باری سے آتی - اور دبانے سے درد ٹھہر جاتا - اور پیٹ مین قبضیت بہت سختی سے رہتی - بادی اور جی متلانا اور قی ہوتی اور نبض معمولی چلتی - اِس بیماری کی جلدی دوا نہین کیجیے تو یہہ علامتین شدت سے بڑھ جاتین - اور پیٹ مین درد ہمیشہ رہتا - اور دبانے سے زیادہ ہوتا - قبضیت پیٹ کی

بہت سختی سے ہوجاتی۔ اور قی بانندست کے آتی۔

سبب۔ اول بدن کو سردی لگنے سے۔ یا پیٹ مین ہوا بھرنے سے۔ یا صفرے کی شدّت تیز ہونے سے۔ یا بدہضمی کی چیز کھانے سے۔ یا شیشے کی خاک کھانے یا بدن پر لگانے سے

علاج۔ اس مین تین ۳ اشارے ہین۔ اشارۂ اول پیٹ کی قبضیت کو جلاب سے کھولنا۔ دوسرا کھینچاہٹ کو دور کرنا۔ تیسرا جلن کو دفع کرنا۔ جب باؤگولہ شروع ہوتا ہی۔ اور شدّت سے ہووے اُسوقت کھینچاہٹ دور ہونے کے واسطے برانڈی شراب گرم پانی مین ملا کر پلادینا۔ بعدہ ایک بڑا چمچا بھر کر ٹنکچر اوپیائی ایک گلاس پیپرمنٹ پانی مین ملا کر پلانا۔ اگر اس سے اچھا ہوا تو بہتر

دوا دینا - جیسا کہ

نسخہ پلوِرس ریائی - آدھا ڈرام

ٹنکٹیورے رسینی - تین ڈرام

اکوے مینتھی پپریٹے - ایک آونس

اسپرٹس اموئی آئی آرومائی ٹاسے - ایک ڈرام

یہ سب ملا کر پلا دینا - اور شدت کی حالتوں میں خوب
جلاب آور دوا دینا - جیسا کہ جالپ سنا کے جاندسے کے
ساتھ پلانا - اور سہ وقت سلفٹ آف سودہ یا سلفٹ
آف مگنیشا چانول کی پیچ کے ساتھ مستند کرنا پھر اسیوقت
گرم پانی کے ساتھ سینکھنا - اور فلالین یا کوئی اونی کپڑے سے
گرم کر کے سینکھنا یا تارپین تیل - اور لاڈنم ملا کر پیٹ پر ملنا -

اور اگر صفرے سے پیدا ہووے۔ تو شروع میں پندرہ یا بیس

گرین اپیکیا کیوآنہ سے قَے کروانا۔ پھر اگر علق کی نشانی

نہووے تو یہہ دوا دینا۔

نسخہ ھیڈرارجرائی کلورڈائی مِقدار تین گرین

اوپی آئی ۔ آدھا یا ایک گرین

یہہ دونون ملا کر ایک یا دو گھنٹے کو دینا۔ اسی طرح سے ایک

یا دو گھنٹے کو دیتے جانا اور یہہ دوا چار دفعہ دیئے بعد ایک اونس

ارنڈی کا تیل پلا دینا۔ اگر اس دوا سے جلاب نہوا تو اسوقت

مگنیشا سلفٹس۔ اور ارنڈی کا تیل۔ اور ایک ڈرام لاڈنم

چانول کی پیچ مین ملا کر حقنہ کرنا۔ اگر ان دوائیون سے جلاب

ہوا۔ اور پیٹ نہ کھلا۔ اور علق ہوئی تو پھر یہہ دوا ایلین اور بی کی

دیئے جانا۔ اور پیٹ کو گرم پانی سے اونی کپڑے سے سینکتے رہنا۔ اگر قی زیادہ ہووے تو اسوقت اِفرویسنگ پاوڈرز چند پونڈ لاڈنم کے ساتھ پلاتے جانا۔ پھر اگر جلن کی نشانی تھوڑی بہت معلوم ہووے تو اسوقت اِنٹریٹس یعنے رودے کی جلن کے موافق علاج کرنا۔

اگر یہہ بیماری شیشے کی خاک کھانے یا لگانے سے پیدا ہووے تو اسوقت فصد لینا۔ یا پیٹ پر جونک لگانا۔ موافق شدت بیماری کے۔ اور جسوقت کہ کوئی دوا جلاب کی دیوین تو اسمین افیون یا افیون کا عرق ملا کر دینا۔ اور باقی علاج جسطرح سے کہ صفرے کے درد کی بیماری مین کیئے ہین وہی علاج کرنا۔

بھی

ھیپی ٹی ٹس یعنے سوزش جگر

اس کے دو قسم ہین - ایک شدت دوسری مدت -

شدت کی علامت یہہ ہی کہ سیدھے پہلو مین نیچے درد ہوتا ہی - اور دبانے سے زیادہ ہوتا - اور یہہ درد اکثر چہاتی کے اوپر تک پہنچتا ہی - اور پھیپھسے کے پردے کی جلن کے موافق معلوم ہوتا - اور بیمار ڈاوین پہلو پر لیٹنے نہین سکتا - اور کھانسی خشک آتی - اور سانس لینا مشکل ہوتا پھر چھاتی مین تیز درد پھیپھسے کے پردے کی جلن کے موافق ہوتا - اور سیدھے مونڈھے تک تڑک مارتا - مثلاً اگر کلیجے کی جلن ڈاوین طرف ہوگی تو درد ڈاوین مونڈھے مین ہوگا - اور آنکھہ کا پردا پیلا ہو جاتا - اور بعضے وقت یرقان کی بیماری

ہوتی ہی - پیشاب رنگ دار آتا - اور پیٹ کبھی قبض کرتا

اور کبھی جاری ہوتا - اور بعضے بعضے کو اترٹیون مین بہت کم

ہوتے ہین - اسواسطے دست سفید رنگ کے آتے - اور جسقدر کہ

کہ بہت زیادہ ہودین تو اُس کو قی ہوتی - یا دست ہوتے ہین

جسوقت کلیجے کے اندر یعنے نیچے کے قطعہ پر جلن ہوگی تو درد نا معلوم سا

ہوگا - اور پیٹھ کے اوپر درد ہوگا - اور سانس لینے کی ایذا کم

پھر جو علامتین کہ اوپر گذری ہین وہی علامتین پیدا ہونگی -

اور جسوقت کلیجے کے ڈاوین بازو معدے کے قریب

جلن ہوتی ہی تو جی متلاتا - یا قی ہوتی - اور

جب کلیجے کے نیچے کے قطعے پر گردے کے قریب جلن ہووے

تو کم و بیش درد گردے مین پیدا ہوتا ہی - اور اگر کلیجے مین

پھوڑا ہوا تو وہ پھوٹ کر معدے کے اندر جاتا ہی - اور وہان

سے قی کی راہ سے نکلتا ہی - یا پھوڑا پھوٹ کر اُسکا پیپ

بڑی انتڑی مین گھسکر پائخانے کی راہ سے نکلتا ہی یا

پردے سے پار ہو کر چھاتی کے گڑھے مین جاتا ہی - یا پیپ

پھیپھڑے یا اُسکے نل مین جا کر مُنھہ سے نکلتا ہی یا سامنے کو

مین رواں ہو کر پھوٹتا ہی - اِس مرض کے شدت کی شکل

مدت کے شکل مین بارہا آجاتی - اور کلیجے کا مرض چار یا سات

یا گیارھوین دن مین دب جاتا - یا اُسی عرصے مین پھوڑا بنتا

مُدّت کی علامت - اکثر یہہ بیماری سُستی

سے آتی ہی - اور شروع مین اُس کی علامت ایسی نرم ہی

کہ بہت وقت تک معلوم نہین ہوتی سوائے اُسکے بدہضمی کی

علامت موجود رہتی ۔ جیسا کہ اشتہا نہیں ہوتی ۔ اور بادی

کرتا ۔ اور معدے میں بوجھ اور پھولا ہوا رہتا ۔ یہہ علامت

ہوتے ہوتے آخر کو مزاج بگڑ جاتی ۔ وزن اور درد کلیجے کے

اطراف یا پیٹھ میں معلوم ہوتا ہی ۔ چہرہ پھیکا پڑ جاتا ۔ اور بدن

سُس اور بے حرکت ہوتا ۔ اور بیمار اُداس رہتا ۔ اور معدے

کی راہ بگڑ جاتی ۔ اور پیٹ نہایت قبض کرتا ۔ دست سفید آتے

اور کلیجا سخت ہوتا ۔ پھر جلندر یا کنول کا مرض پیدا ہوتا ۔

سبب ۔ تمام وجہہ جلن پیدا ہونے سے پیٹ کی راہ میں کنکر

بن جانے سے ۔ یا ٹی کی شدّت زیادہ ہونے سے یا کلیجے کے

اوپر مار یا چوٹ لگنے سے ۔ یا نہایت گرمی سے یا شراب زیادہ

پینے سے یا پاؤں کے گھٹنے یا چوتڑ کے بل گرنے سے کلیجے کا

ٹنکٹورا زنجبیرسی	ٹنکٹیور آف جنجر
ہندی	سونٹھ کا عرق

تاثیر۔ مفرح۔ اور بادی دفع کرنے والا ہے۔

فایدہ۔ پیٹ کے مروڑے۔ اور درد بادی میں دوسرے

جلابوں کے ساتھ درد اور مروڑ دفع کرنے کے لئے دیتے ہیں

خوراک۔ ایک ڈرام سے تین ڈرام تک دینا۔

باب الجیم

لاطینی	انگریزی
جالپیئ ریڈکس	جالپ

تاثیر۔ جلاب آور۔ اور اسہال مائی آور ہے۔

فایدہ - قبضیت - اور جنون میں - اور گینڈ وے مارنے کے لیئے

اور استسقی - اور جلندھر میں دیتے ہیں - اور دوسرے مسہل

دواؤں میں ملا کر دینے سے بہت مفید ہی -

خوراک - دس گرین سے آدھے ڈرام تک دینا - اور اس

تک میں جالپ کے عوض نیل قلمی کے بیج جو عربی میں حب النیل

اور ہندی میں کالا دانہ کہتے ہیں تیس گرین سے چالیس گرین

تک اس کا سفوف دینے سے معتدل اور جلد جلاب ہوتا ہی -

انگریزی	لاٹن
جنشن رُوٹ	جنشئی آنی ریڈکس

تاثیر - مقوی - اور مقوی معدہ - اور دافع عفونت اور زیادہ

مقدار

مقدار میں معتدل مسہل ہے۔

فائدہ ۔ ابیرن ۔ اور آسیب ۔ اور یرقان ۔ اور نقرس میں خوشبودار دوا کے ساتھ ۔ اور عورت کے سوکھے میں سنگھاڑے کے پانی میں ۔ اور استسقی ۔ اور جلندھر میں کندب کے ساتھ ملا کر دیتے ہیں۔

خوراک ۔ دس گرین سے دو اسکروپل تک دینا ۔ اور اس ملک میں جنبش کے بدلے چرائتہ اسی مقدار سے دیا جاتا ہے

باب ڈال

لاٹن	انگریزی
ڈِکاکٹم آلوئیز کامپازٹم	کمپونڈ ڈکاکشن آف آلوئیز

ہندی — مرکب ایلوسے کا جوشاندہ

(بنانے کی ترکیب ۔ ملیٹھی کا نسٹ سات ڈرام ۔ پوٹاسا

کاربونس ایک ڈرام ۔ ایلوا دیڑھ ڈرام ۔ ہیرابول دیڑھ

ڈرام ۔ زعفران یا ہلدی ڈیڑھ ڈرام ۔ پانی دیڑھ پونڈ

یہہ سب ملا کر ایک پونڈ پانی رہنے تک پکانا بعدہ چھان کر سات

آونس الایچی کا عرق ڈالکر ملا لینا ۔)

تاثیر ۔ گرم ۔ اور جلاب آور ۔ اور مدر حیض ہے ۔

فایدہ ۔ ہمیشہ پیٹ کی قبضیت ۔ اور یرقان ۔ اور اجیرن

اور عورت کے سوکے میں دیتے ہیں ۔

خوراک ۔ آدھے آونس سے ایک آونس تک صبح کے وقت دینا

بدلے تیلنی کھی - اور سون کھی استعمال میں لاتے - اور اسطرح سے اس کا عرق - اور مرہم بناتے ہیں -

لاٹن	ہندی	انگریزی
کیاپیسی کم	لال مرچ	چلے

تاثیر - مفرح - اور اوپر لگانے سے سرخ کرنے والی ہے -

فائدہ - نقرس - اور اجیرن کے ڈکار - اور سبات میں دیتے ہیں - اور خناق میں اس کے خیساندے سے غرغرہ کرنا فائدہ رکھتا ہے -

خوراک - تین گرین سے دس گرین تک دینا -

لاتن	ہندی	انگریزی
کاربونگنی	کوئلہ	ووڈ چارکول

تاثیر۔ دافع عفونت ہے۔

فائدہ۔ اجیرن میں جب سڑی بدبو ڈکار آوے تو دیتے ہیں۔

اور اس کی لگدی السی کی ٹکیہ میں ملاکر خراب بدبو سڑے پھوڑوں

پر باندھتے ہیں۔

خوراک ۔۔ دس گرین سے ایک ایک ڈرام تک ریوند چینی کے ساتھ

دینا۔

لاتن	ہندی	انگریزی
کارڈمے موم	الایچی	کارڈمم سیڈس
کیاریوفلی	لونگ	کلوو

تاثیر - ان دونوں کی بادی دور کرنے والی - اور مقوی معدہ ہے

فایدہ - ان دونوں کا بچوں کے بادگولے میں ریوند چینی - اور میاگنیشیا کے ساتھ ملا کر دیتے ہیں - اور دوسری دواؤں میں گرمی پہنچنے کے لیئے ملاتے ہیں -

خوراک - پانچ گرین سے ایک ڈرام تک اس کا سفوف دینا

لاطینی	انگریزی
کیاپسی کا ریلاً	کیاپسی کا رلاً بارک

تاثیر - مقوی - اور مقوی معدہ ہے -

فایدہ - پرانے جریان شکم - اور پیچش - اور اجیرن - اور بادگولہ - اور تپ لرزہ میں سنکونہ کے ساتھ ملا کر دیتے ہیں -

خوراک ۔ دس گرین سے ایک ڈرام تک اس کا سفوف دینا۔

لاتن	ہندی	انگریزی
کیاشیا	املتاس	کیاشیا

تاثیر ۔ مسہل ہے۔

فائدہ ۔ قبضیت میں جب چاہیں کہ جلاب دیویں تو کوئی خوشبودار دواؤں کے ساتھ ملا کر دیتے ہیں۔

خوراک ۔ چار ڈرام سے ایک آونس تک دینا۔

لاتن	ہندی	انگریزی
کیاسٹوریے	جُند بیدستر	کیاسٹر

تاثیر - دافع تشنج - اور مدر حیض ہی -

فایدہ - تپ دق - اور آسیب - اور مرگی - اور بستگی -

حیض ہیں دیتے ہیں -

خوراک - دس گرین سے ایک اسکروپل تک - مشک کے ساتھ

دینا - اور حقنے کے لیئے ایک ڈرام یا زیادہ کا معتاد ہی -

لاتن	انگریزی
کیاٹاپلازمااَل بومِنِس	کیاٹاپلازم آف الم
ہندی	پھٹکری کی لگدی

(بنانے کی ترکیب - مرغی کے دو انڈوں کی سفیدی - اور

پھٹکری کا سفوف ایک ڈرام خوب ملانا جب تک کہ لگدی بنے)

فائدہ یہ ہے کہ آنکھ میں جب چوٹ لگنے سے لہو جم جاوے

تو اسپر باندھنے سے چنگی ہوتی ہے۔

لاتن	انگریزی
کیٹاپلازما کاربونس لگنی	کیٹاپلازم آف چارکول
ہندی	کوئیلے کی لگدی

(بنانے کی ترکیب - کوئیلے کا سفوف - السی یا آٹے میں

حسب موافق ملا کر لگدی بنانا -)

فائدہ - سڑے بدبو پھوڑوں پر باندھتے ہیں -

لاتن	انگریزی

کیٹا

کیلاٹ پلاز ماکونی آئی	ہملاک کیلاٹ پلازم

(بنانے کی ترکیب - ایکسٹراکٹم کونی آئی ایک آونس - بانی ایک پونڈ - اور ابسی کی بکنی موافق لگدی بنانے کے لینا)

فایدہ - سرطان کے پھوڑے - اور دوسرے دردناک پھوڑوں اور گلتھی کے ورم پر باندھتے ہیں -

---

لاتن	انگریزی
کیلاٹ پلازماڈاسیئے	کیارٹ کیلاٹ پلازم
ہندی	گاجر کی لگدی

(بنانے کی ترکیب - گاجر کو نرم پکاکر لگدی بنانا -)

فایدہ - سڑے خراب بدبو میلے پھوڑوں پر باندھتے ہیں -

لاٹن	انگریزی
کیاٹاپلازماٹائینے	کیاٹاپلازم آف لِن سِیڈ مِیل

(بنانے کی ترکیب - گرم پانی ایک پونڈ - السی کی پھکی اس میں ڈال کر ملاتے جانا - جب تک کہ لگدی ہو وے سو)

فایدہ - پھوڑوں - اور دُمل میں ریم بھرنے کے واسطے باندہتے ہیں

لاٹن	انگریزی
کیاٹاپلازما سِمپلکس	سِمپِل پُولٹِس
ہندی	آٹے کی لگدی

(بنانے کی ترکیب - گرم پانی - اور آٹا ملا کر لگدی بنانا - اور کپڑے پر چڑہا کر تیل اوپر سے لگانا -)

فایدہ - سوزش دار - اور درد ناک - اور خارشی پھوڑوں

پر باندھتے ہیں -

لاٹن	انگریزی
کیٹاپلازما سینے پیس	مسٹرڈ کیٹاپلازم
ہندی	رائی کی لگدی

(بنانے کی ترکیب - رائی کی بکنی آدھا پونڈ - السی کی بکنی آدھا

پونڈ - سرکہ موافق ضماد کے ملا کر لگدی بنانا)

تاثیر - سرخ کرنے والا - اور محرک ہے -

فایدہ - تپ کی حالت میں بڑبڑانے - اور سبات - اور تپ

دق کی ناتوانی وغیرہ میں ہوش آنے کے واسطے اس کو کپڑے پر

جڑ کا گردن - اور معدہ - اور پنڈلی - اور تلووں پر باندھتے

ہیں - اور بائی میں جس جاے کہ درد ہو وہاں بھی باندھا جاتا ہے

لاتین	ہندی	انگریزی
کیٹاٹیکیو	کتھ	کیاٹیکیو

تاثیر - قابض ہے -

فایدہ - ضعف رودے کی جریان شکم - اور پیٹ سے اخراج

خون - اور مدت کی بچش میں دیتے ہیں - اور اگر منہہ کے اندر

اور مسوڑوں پر ثبور پیدا ہوویں - اور بڑجیب گرنے سے

کھانسی یا حلق بیٹھ جاوے تو اس کا ٹکڑا منہہ میں رکھہ کر

گھلواتے ہیں -

خوراک - سفوف اس کا دس گرین سے دو اسکروپل تک دینا۔

لاتن	انگریزی
کولوسنتھیڈس	بٹر کیو کمبر
ہندی	اندراون کا پھل

تاثیر- اور فائدہ - اس کا ایکسٹرا کٹم کولوسنتھیڈس کا پیاٹم کے باب میں معلوم ہوویگا۔

خوراک - ایک گرین سے پانچ گرین تک اس کا مغز دینا۔ لیکن فقط یہی دینے سے اس کا عمل زیادہ ہوتا ہے۔

لاٹن	ہندی	انگریزی

آرڈ ماٹکس کاں فکشن　خوشبودار حلوا　کاں فکشیو آرومایٹی کا

بنانے کی ترکیب - دارچینی دو آونس - جائے پھل دو آونس -
لونگ ایک آونس - الایچی آدھی آونس - زعفران دو آونس -
ولایتی چونہ یعنے چاک سولا آونس - شکر سفید دو پونڈ ہر ایک کا
سفوف علحدہ علحدہ بنا کر پھر ایک جائے ملا کر ایک شیشے میں رکھنا
اور جب چاہیں کہ استعمال میں لاویں تب موافق مقدار کے پانی ملا لینا

تاثیر - مفرح - اور مقوی معدہ ہے -

فایدہ - تپ دق کے آخری درجے پر - اور نقرس - اور
آسیب - اور عضول کی ناتوانی کے لیئے دیتے ہیں -

خوراک - دس گرین سے ایک ڈرام تک دینا -

لاتن	انگریزی
کان فکشیو اوپی آئی	کان فکشن آف اوپیم
ہندی	افیم کا حلوا

(بنانے کی ترکیب - سخت افیم چھے ڈرام - سیاہ مرچ ایک آونس سونٹھ دو آونس - اور سونف تین آونس - کتیرا گوند دو آونس - شکر کا شیرہ سولا آونس - اول افیم کو شکر کے گرم شیرے میں ملا لینا - بعد یہہ سب چیزوں کو سفوف کرکے اس میں ڈالنا - اس دوا کے چھتیس گرین مقدار میں ایک گرین افیم رہتی ہی)

تاثیر - سُسند کرنے والا - اور مفرح ہی -

فایدہ - نقرس - اور باد گولہ - اور شدت کی جریان شکم میں چاک مٹی کے ساتھ

مقدار خوراک —

دس گرین سے آدھ ڈرام تک دینا۔

لاطینی	انگریزی
روزی گلیٹنی	کان فکشن آف روزیس
ہندی	گلقند

بنانے کی ترکیب — گلاب کے پھول ایک پونڈ — اور مصری تین پونڈ

پہلے گلاب کے پھول موافق نشتر میں مل لینا — بعدہ مصری ڈال کر

دھوپ میں تھوڑی دیر رکھنا —

تاثیر — مقوی معدہ ہے —

فائدہ — جریان شکم میں — اور بیمار کی صحت ہونے کے بعد تازے

دودھ کے ساتھ سنبھال کے لیئے دیتے ہیں — اور کسی

تیز دوا کے ساتھ بصورت گولی یا معجون کے ملا کر دیتے وقت

دیا جاتا ہی۔

خوراک ۔ ایک ڈرام سے ایک آونس تک دینا۔

لاٹن	ہندی	انگریزی
کان فکشیو سنئے	سنا کا حلوا	کان فکشن آف سنا

(بنانے کی ترکیب ۔ سنا کی آٹھ آونس ۔ انجیر ایک پونڈ ۔

املی آدھا پونڈ ۔ املتاس آدھا پونڈ ۔ آلو بخارا آدھا پونڈ ۔

دھنیا چار آونس ۔ ملٹھی تین آونس ۔ سفید شکر ڈھائی پونڈ

پانی تین پونڈ ۔ پہلے سنا ۔ اور دھنیے کا سفوف بنا کر چھان لینا

پھر باقی رہے ہوئے سب چیزوں کو ڈیڑھ پونڈ پانی میں پکانا

بعد کپڑے سے میں خوب دبا کر چھان کر چوبیس آونس رہے تک سایہ

میں سوکھانا۔ پھر چھانے ہوئے سفوف کو ملا دینا۔)

تاثیر۔ مسہل ہی۔

فائدہ۔ پیٹ کی دوامی قبضیت۔ اور حاملہ عورت کی قبضیت

میں دیتے ہیں۔

خوراک۔ ایک ڈرام سے چار ڈرام تک دینا۔

انگریزی	لاتین
کوپی با	کوپَی بَا

تاثیر۔ مفرح۔ اور مدر ہی۔ اور زیادہ مقدار میں جلاب

آور۔ اور نیز رے کی راہ میں عمل کرتا ہی۔

سُہاگے۔ اور شہد کے ساتھ کُلّی کرنے کے لیئے دیتے ہیں۔

اور دفع گرمی کے واسطے بھی پلاتے ہیں۔

لاطن	انگریزی
ڈِکاکٹم ڈلکامارِی	ڈِکاکشن آف اودڈی نٹ شیڈ (ووڈ)

تاثیر۔ مدربول۔ اور عرق آور ہے۔

فائدہ۔ اِستسقی۔ اور جلندھر۔ اور ضیق النفس یعنی۔

اور برص۔ اور جذام۔ اور جلد کے اوپر کے مرضوں میں دیتے

ہیں۔

خوراک۔ چار ڈرام سے ایک آونس تک کوئی خوشبودار عرق کے

ساتھ دن میں دو یا تین بار دینا۔

لاٹن	انگریزی
ڈِکاکٹم گلیسرائی زئی	ڈکاکشن آف لکوریس

ہندی . ملٹھی کا جوشانده

(بنانے کی ترکیب - ملٹھی کچلی ہوئی دیڑھ آونس پانی ایک پونڈ دس منٹ پکا کر چھان لینا -)

تاثیر - تر کرنے والا ہی -

فایده - بدرقہ دوسری دواؤں کا ہی -

خوراک - دو آونس سے تین آونس تک دینا -

لاٹن	انگریزی
ڈِکاکٹم گرینے ٹاٹی	ڈکاکشن آف پوم گرانیٹ

تاثیر - پیشاب آور - اور

جلاب لاتا ہی - اوپر لگا

والا ہی -

فائدہ - تپ منی - اور استسقی - اور جلندہر - اور

کیلی کھجلی میں - اور اخراج خون میں اوپر لگاکے جاتا ہی

سوجن - اور جوش دماغ میں پانی میں گھولکر سر پر لگاتے ہیں

اور حلق کے جلن میں غرغرے کے لیئے دیتے ہیں -

خوراک - دس گرین سے آدھے ڈرام تک دنمیں تین یا چار بار

دینا - اور اگر ایک آونس کے مقدار ہو تو پیچش ہو کر مرنے کی

نوبت ہوتی ہی -

لاتن	انگریزی

سلفٹ آف پوٹاس

...ڈے کو کھولنے والا ہی۔

...۔ اور دوسرے جلابوں کے

خوراک۔ دس گرین سے ایک ڈرام تک امعا کے سدّے کھولنے کے لیئے۔ اور آدھے ڈرام سے چھ ڈرام تک جلاب کے واسطے دینا۔

لاتن	انگریزی
پوٹاسی آئی سلفیوریٹم	سلفیوریٹ آف پوٹاسی ام

تاثیر۔ کف نکالنے والا۔ اور پسینا لانے والا ہی۔ اور لگانے سے گھاؤ صاف کرتا ہی۔

تو کہوں اپنے دلکو ڈھارس دیتا ہی میں تجھے کب چھوڑتا ہوں اپنی پیٹ پر
اُٹھا کر لیجاؤنگا بچھو تو یہہ سنکر خوش ہوا اور کچھوے نے بموجب اقرار کے
اُسکو پیٹ پر لیکر پانی میں تیرتا ہوا چلا بیچ ندی کے کچھوے کو کچھہ آواز
آنے لگی اور پیٹ پر کوئی کھودتا ہی ویسا معلوم ہوا کچھوے نے
پوچھا کہ یہہ کیا ہی اُسنے جواب دیا میں اپنی ڈنک تیری پیٹ پر
تیز کرتا ہوں کچھوے نے کہا میں تو اس دریائے غدار میں اپنی پیٹ کو
کشتی بنا کر اُسپر تجھے بٹھلاتا ہوں اور تو میری کشتی سے چاہتا ہی
کہ سلامت پار اُترے یہہ محل تو شکر کا تھا اور جو یہہ نہو تو کاوش
جسکا بیچار رہا ہو تا برخلاف اِسکے ڈنک مار رہا ہی اگرچہ اِس سے میرا
کچھہ نقصان نہیں ہوتا بھلا تو بھی یہہ کیا بدذاتی ہی بچھوے نے سنکر
کہا بھائی کچھوے تو ہرگز ہرگز خیال بدیکا نکر حاشا میں نے جو یہہ کام کیا ہی

کچھ بدی سے نہیں گیا میری عادت ہی ایسی ہی جب عبرت سعدی بر ویسنہ

دشمن کا اور بیت دوست کی دونوں برابر ہیں کیا تونے سنا نہیں

بیت نیش عقرب نہ در پی کین است مقتضائی طبیعتش این است

خلاصہ یہہ ہی کہ بد آدمی سے کوئی زنہار آشنائی دوستی سلوک

مدارا نکرے وہ سوائے دغا کے کبھو وفا نکریگا سچ ہی جسکی کہ خمیر میں

بدی ہو نگی اُس سے کیونکر نیکی ہو سکے گی اور وہ کسطرح دوست

اور دشمن میں فرق کریگا۔

بہتّرویں نقل

ایک میر شکاری تھا کہ وہ ہمیشہ شکار کو جاتا اور جسقدر کہ جانور

گرفتار ہوتے اُنپر اپنی گذر اوقات کرتا ایکروز کا ذکر ہی کہ وہ

اپنی عادت موافق جنگل کو گیا اور دام لگاکر ایک جھاڑ کے آسرے میں

چھپا بیٹھا تھا کہ اتنے میں تین جانور آ اترے اور قریب تھا کہ وہ
جال میں آویں کہ دفعتاً ایک طرف سے آواز شور و غل کی آئی میں شکاری
یہہ جانکر کہ کہیں جانور اس ہانک پکار سے اُڑ جاویں اور میری ساری
محنت برباد ہووے واسطے دریافت کے نکلا تو دیکھا کیا ہی کہ
دو شخص کھڑے ہوئے آپسمیں حجت کر رہے ہیں نزدیک ہو کر
ایک کہا کہ صاحبو میں صیاد ہوں اور یہاں جال لگایا ہوں
تین جانور اترے ہیں قریب ہی کہ شکار ہوں اگر تم غل کرو گے تو البتہ
یہہ اُڑ جاوینگے اور میں آپکے شکار سے بے نصیب رہونگا وے سنکر
ایک بولے کہ اچھا ہم خاموش ہو جاتے ہیں بشرطیکہ انمیں سے تو
دو جانور ہمکو دینا اور ایک آپ لینا میں شکاری بولا میری گذران
فقط انھیں پر ہی اگر انمیں سے دو تمکو دیئے اور ایک میں لیا تو

میرے اہل و عیال کو کفاف مکریگا وے کہے کہ تو ہر روز شکار کیا کرتا
ہی مجکو تو آج ہی ایکدن شکار ملا ہی ہم طالب علم ہیں اپنے مدرسہ
پاس لیجاوینگے اور ہمدرسونکی مہمانی کرینگے میر شکاری بولا کہ تمہارے
مدرسہ کا مجھہ پر کچھہ احسان نہیں تمہارے ہمدرسوں نے کبھو اس فن میں
میری کمک نہیں کی ہی مجھے اُنسے کیا مطلب ہی طالب علم بولے خیر کیا
مضایقہ ہی تجھے اختیار ہی نہ دے ہمیں اس سے کچھہ کام نہیں وے
گرفتار ہوں کہ نہوں جنگل خدا کا ہی ہم جہاں کھڑے ہیں کھڑے
ہیں ہم جو تکرار کرتے ہیں کرینگے تیرا کچھہ اجارہ نہیں تب تو میر شکاری
لاچار ہوا اور ایک کہا کہ اچھا میں دو جانور تمہاری نذر کرونگا
پس وے دونوں وہاں سے ہٹ گئے اور چپکے ہو رہے اور میر شکاری
بھی اکثر پھر اپنی قابو کی جا پر بیٹھا تھوڑے عرصے میں دے جانور

دام میں آئے اور پھنس گئے طالب علم بھی واسطے تماشا دیکھنے اور
فتوح حاصل کرنے کے آ کھڑے ہوئے تب میر شکاری نے پھر نکالی لجاجت
اور عاجزی سے عذر کیا اور کہا کہ مجھے بخشو اور مہربانی رکھو طالب علم
نمانے آخر میر شکاری نے لاعلاج دو جانور دام سے نکال کر حوالے کئے
اور جب چلنے لگا تو ایسا کہا کہ بھلا صاحبو تم کس بات پر تکرار کر رہے
تھے سو وہ تو مجھ سے کہو طالب علم بولے کہ ہم خنثی کی میراث پر بحث
کر رہے تھے میر شکاری نے پوچھا کہ خنثی کسے کہتے ہیں وے بولے
کہ خنثی اسے کہتے ہیں کہ وہ نہ مرد ہو نہ عورت پس میر شکاری
گھر کو اپنے آیا اور ایسی ایک طایر پر قناعت کی دوسرے دن اسکے دریا
پر گیا اور جال پھینکا نصیبہ رجوع تھا جھٹ ایک ہی مچھلی
نہایت حسین اور صاحب جمال گرفتار ہوئی میر شکاری بہت

خوش ہوا اور کہا کہ اللہ تعالی نے کل کا بدلہ کیا اِسے بادشاہ کے پاس لیجانا
البتہ بہت انعام ملیگا پس بادشاہ کی دیوڑہی پر آیا اتفاقاً بادشاہ
اُسوقت باغ میں برآمد تھے اور لب حوض بیٹھے ہوئے مچھلیوں کا
تماشا دیکھ رہے تھے عرض ہوئی بادشاہ نے روبرو بلوایا اور مچھلی کو
دیکھکر پسند کیا اور فرمایا کہ اسکو ہزار دینار زر سرخ کے دلوادو
وزیر نے جھک کر عرض کیا کہ اِس ملک کے اطراف میں پانی بہت
اور مچھلیاں انبوہ اور میر شکاری کثرت سے ہیں اگر اسقدر انعام
ملیگا تو خزانہ خالی ہو جاویگا بلکہ محصول ممالک محروسہ کا بھی کفاف
نکریگا بادشاہ نے کہا ابتو میں کہہ چکا وزیر نے گزارش کی آپ
اُس سے پوچھیئے کہ یہہ مچھلی نر ہے یا مادہ اگر وہ کہے نر ہے تو
فرمایئے کہ مادہ لے آ اور اگر وہ کہے کہ مادہ تو ارشاد کیجیئے کہ نر لے آ

اور انعام اپنا لیجا یہہ بات اُس سے ہرگز نہوگی تو تا اسکا کبھی
نملیگا اس حیلے سے کچھ تھوڑے روپے دلوا دیجئے بادشاہ نے مانا اور
میر شکاری سے ایسا ہی پوچھا میر شکاری نے جانا کہ وزیر نے کچھ
سرگوشی میں کہا ہی اور کل کی بات یاد کرکے ایسا کہا کہ خداوند یہہ
خشنی ہی بادشاہ ہنسا اور دو ہزار دینار دلوا دیئے ۔

خلاصہ یہہ ہی کہ علم کا پڑھنا اور استادونکی خدمت کرنی خالی
فایدے سے نہیں میر شکاری نے دو جانور دیکر ایک لفظ کے سیکھنے
میں دو ہزار دینار زر سرخ کے پائے اسیواسطے بزرگوں نے کہا ہی
علم شئ بہتر ہی جہل شئ سے آدمی اوقات کو ضایع نکرے جسقدر
ہو سکے طرف علم کے متوجہ رہے کہ یہہ نعمت دو جہاں کی
ہی شرف انسان کا کمال سے ہی نہ مال و منال سے

ستہترویں نقل

ایک باہمن تھا کہ وہ اپنے ملک سے دوسرے ملک کو واسطے پیدا کرنے
روزگار کے چلا اثناء راہ میں کیا دیکھتا ہے کہ ایک شیر اپنی گوی میں
بیٹھا ہے دیکھتے ہی اُسکے ہوش اُڑگئے اُسیوقت کچھہ اور نہ ہو سکا
مگر اپنی پوتھی اُس حالت بیہوشی میں پکار کر پڑہنے لگا تب شیر
اپنے دیوان سے جو اُن دنوں ہنس تھا پوچھا کہ یہہ کون ہے وہ
عرض کیا تقصیر یہہ آپکے بزرگونکے وقت کا پروہت ہے آپکی
اور آپکے بزرگونکی ثنا اور صفت کر رہا ہے اُسے کچھہ سرکار سے عنایت
ہو تا حضرت کے حق میں دعا کرے شیر نے یہہ سنکر اپنی گوی میں سے
دو بدرے ہزار ہزار روپے کے اُس باہمن کو عنایت کیا باہمن خوش
ہو کر اپنے مکان کو واپس چلا گیا اور مکان کو آنکر اُن روپیونکو جو

نے دفت ما تھہ جو ہے تجھے جلد صرف کر ڈالا اِس امید پر کہ جب جاؤنگا
دو بندرے لے آؤنگا جبکہ وہ روپی صرف ہوگئی بامن اپنے مکان سے
نکلا اور جہاں کہ شیر رہتا تھا اُسطرف کو چلا اثناء راہ میں وہ
ہنس جسنے دو بندرے شیر سے دلوائے تھے ملا اور پوچھا ای بامن تم کہاں
جاتے ہو اُسنے کہا کہ ہمارے جمجان یہاں رہتے ہیں اُنکے پاس جاتا
ہوں ہنس نے پوچھا کہ کون جمجان ہیں کہا راجہ سنگھہ تب ہنس نے
یہہ دوہرا پڑھا

ہے ہنسا اپنے گھر	ہے کاگا بھئے دیوان	

جاؤ بپر گھر آپنے کہہ کے سنگھہ جمجان ہا بامن ہنس کا کہنا سُنا
مارے لالچ کے روبرو شیر کے گیا اور اپنی پوتھی پڑھنا شروع کیا
اُن دنوں کوا دیوان تھا شیر نے پوچھا کوے سے کہ یہہ کون ہی
اور کیا کہتا ہی اُسنے عرض کیا حضرت کا ناشتا ہی اسکے

نیں تناول فرمایا یہہ کہتے ہی شیر اُس بامن کو مار کر کھا گیا۔

خلاصہ یہہ ہی جس ملک کے بادشاہ کے دیوان اشراف نجیب خاندانی نیک نیت راستگو ہوتے ہیں تو وہانکی خلقت بہت آسودہ رہتی ہی اور جس ملک کے بادشاہ کے دیوان کمینے کم ظرف بدنیت دروغگو نشہ باز نمکحرام ہوتے ہیں تو وہانکی خلقت نہایت پریشان محتاج رہتی ہی۔

چہہترویں نقل

ایک چوپان تھا وہ بہت محنت اور مشقت کر کے اپنی بکریوں کے جھنڈے کو چرایا اور تمام شب حفاظت اُس جھنڈکی کیا کرتا کہ بھیڑیا یا کوئی درندہ نہ گھس پڑے اور اپنے جھنڈ سے ایک دو بکرے نقمہ اُسکا نہو اور اپنے ساتھہ ایک کُتّا بھی رکھتا تھا جب وہ

آپ کبھو سوتا تو اُس کُتّے کو حفاظت کے لیئے اُس مندے کے
چھوڑ دیتا وہ کتا بھی جو اپنا حق اطاعت گذاریگا ہی باقی نہیں
چھوڑتا اور بکمال احتیاط اُس مندیکی کرتا ایک گرگ گرسنہ دور ہی
سے اُس مندیکو دیکھتا اُس کتّے کے ڈر سے اُسکو داؤ نہیں لگتا تھا
ایکروز یہہ مصلحت ٹھانی کہ کسی طور سے اُس کُتّے کی طرف اُسکی چوپان
کے دلمیں بدی ڈال اور اپنی جاے گو فراغت سے کھاجاے ایکروز دوسرے
جنگل سے ایک گوسفند شکار کرکے آپ بھی کچھ کھایا اور باقی اُس مندے
میں پھینک دی چوپان کے پاس چلا گیا اور کہا ای مہربان مجھے بہت
محبت ہی اِس لیئے آپ کی خدمت میں حاضر ہوا ہوں اور اپنی
خیر خواہی جتاتا ہوں آپ جاؤ اور اپنے مندے کی خبر لیو
ایکا کتا دوسرے تیسرے ایک بکری کھاجایا کرتا ہی وہ سادہ لوح

بے سوچ اُس مندر کی طرف اُس گرگ کو ساتھ لیکر گیا دیکھا کیا ہی ایک
پس خون ہے گوسپند پر آ ہوا ہی تب تو یقین سمجھا کہ یہہ کام کتے کا ہی
اور جھٹ غصّے سے ایک سونٹا ہاتھ میں لے اُس کتے کا کام تمام کیا
اور مندر اُس گرگ دیانت دار کے حوالے کیا چند روز میں بکری رہی
نہ بکرا وہ سب کھا پیکر صاف جنگل کا رستہ پکڑا۔

خلاصہ یہہ ہی بعضے اشخاص متموّل ایسے ہیں کہ اپنے نمک حلال
اور جان نثار کے تئیں بے قصور غمّاز خود غرضی کی بات سنکر یا فتنہ
اُس غریب کفایت شعار کے خواہان عزت ہو استیصال کرتے ہیں اور
اُسکے کام پر اُس غرضی کو مامور فرماتے ہیں چند روز میں وہ غرضی
اپنا کام کرکے صاحب کو گھر بٹھاتا ہی اسواسطے لازم ہی کہ اُن
لوگونکو جو کام کریں بے دریافت نکریں اور انصاف ضروری نہیں تو

تو وہی خراب اور خستہ بنے رہینگے۔

پچہترویں نقل

ایک خارپشت اور ایک سانپ کے نہایت دوستی تھی ایک روز
حسب اتفاق خارپشت رندوں اور لچوں کی محفل میں جا نکلا وہاں
دیکھتا کیا ہی کہ وہ آپسمیں ٹھٹا مزاخ کر رہے ہیں یہہ دیکھکر خارپشت
اپنے مکان کو چلا آیا جبکہ سانپ کے اور خارپشت کے ملاقات ہوئی
خارپشت نے اپنا خار سانپ کے جسم میں بطریق تمسخر چبھو دیا
اُسوقت سانپ نے کہا کہ بھائی آج آپنے جو یہہ حرکت خلاف
عادت کیا اسکا کیا موجب ہی اُسنے جواب دیا کہ تمھارے ہمارے دوستی
ہی اگر کبھی بطور تمسخر کچھ خلاف واقع ہوا تو اسمیں کیا قباحت ہی
سانپ نے کہا اگر آپکی ایسی مرضی ہی تو خیر پھر تو ہر روز

سانپ کے اور خارپشت کے ٹھٹا مزاخ ہونا شروع ہوا ایکروز
سانپ کہیں جارہا تھا پیچھے سے خارپشت آکر سانپ کی دم کو منھ
سے پکڑ لیا اور اپنے خار کھڑے کرکے گولا ہوگیا سانپ نے بھی پلٹ کر
اپنے پھن سے مارنا اور کاٹنا شروع کیا آخر یہہ ہوا کہ سانپ کا
پھن خاروں سے خارپشت کے چھلنی ہوگیا اور خارپشت
بھی زہر سے سانپ کے تمام ہوگیا

خلاصہ یہہ ہی کہ عقلمند اور شریف اور بھلے آدمیونکو لازم ہی کہ
ٹھٹا مزاخ کسی سے نکیا کریں کسواسطے کہ یہہ عادت لچوں اور
رندونکی ہی مثل مشہور ہی کہ روگ کا گھر کھانسی اور
لڑائی کا گھر ہانسی اور اسکا انجام بخیر ہوتے کبھی سننے میں
نہیں آیا کسواسطے کہ آدمی کا مزاج ہمیشہ ایک طور پر نہیں رہتا

چھہتّرویں نقل

ایک نادان مفلس نے کسو سے سُنا تھا کہ دنیا میں زر زر کو کھینچتا ہی
اسبات کو ذہن میں رکھکر ایک دفعہ جو ایک روپیہ بدقت کہیں سے
پایا بازار میں کسی صراف کی دوکان پر جا کھڑا ہوا اور اُسکی آنکھ بچا کر
اپنا ایک روپیہ بہت سے روپیوں میں اُسکے جو سامنے پڑے ہوئے
تھے پھینک دیا پس جب شام ہوئی اور صراف نے دوکان اُٹھایا
اُسکا بھی روپیہ اپنے روپیوں کے ساتھ تھیلی میں ڈالکر منھہ باندھ
دیا تب تو یہہ غریب مفلس گھبرایا اور رو رو صرّاف کے آگے عاجزی
سے کہنے لگا کہ آپکے روپیوں میں میرا بھی ایک روپیہ ہی اُسے مجھکو
دلوا دیجئے صراف نے کہا بھائی وہ کیسا غریب بولا میں نے
کسو سے سُنا تھا کہ دنیا میں زر زر کو کھینچتا ہی اُسکی طمع سے

ایک روپیہ بڑی محنت سے پیدا کر کے تمھاری دوکان پر آیا اور روپیوں کی ڈھیری جو پڑی ہوئی تھی اُسمیں ملا دیا تا وہ سب روپیونکو کھینچ کر لے آوے تب تو صراف ہنسا اور بولا کہ ای آزاد مرد بہت تھوڑے سے حاصل نہیں ہوتا ایک ہزار پر غالب آویگا ہزار ایک کو کھینچ لیگا کہنا اُسکا سچ ہوا میرا زر زیادہ تھا اور تیرا زر کم تھا اُسکو کھینچ لیگیا خلاصہ یہہ ہی کہ آدمی امر محال کا ارادہ نکرے جو بات کہ ممکن ہو اُسکو چاہیئے تو البتہ خدا کریم ہی محنت رایگاں نجائیگی وگرنہ باد بدست پیمودن ہی اور تضیع اوقات ۔

ستھترویں نقل

کسی ملک کا شہزادہ واسطے شکار کے نکلا اثناء راہ جنگل میں اُسکو تشنگی ہوئی آبدار حاضر تھا حکم کیا کہ کہیں سے بھی پانی لے آؤ